

پایان سالهای ابری

«بازخوانی مجدد یوم الدار»

مهدی دشتی *

چکیده: در بسیاری از کتب سیره، تاریخ و حدیث بر این نکته تاکید شده است که حضرت محمد ﷺ پس از آنکه به پیامبری مبعوث شد، تا سه سال دعوت پنهانی داشت و پس از نزول آیاتی از قرآن، مامور شد تا دعوتش را آشکار کند. در این تحقیق تاکید شده است که اصل دعوت به توحید و نبوت پیش از این روز، آشکار بوده و آنچه که در این مدت پنهان بوده امر ولایت و وصایت امیرالمومنین علی علیه السلام بوده است و برای اثبات این مدعا، مطالبی در رابطه با زندگانی پیامبر و دوران نبوت و رسالت ایشان با تاکید بر آغاز نزول قرآن کریم، آغاز آشکار انداز امت و اعلان امر خلافت امیرالمومنین علی علیه السلام مطرح کرده و سری بودن دعوت پیامبر را در آغاز سه سال اول بعثت مطلبی سست و متناقض برشمرده است و با استناد به روایات بیان می‌دارد واقعه یوم الدار برای اعلام امر خلافت و وصایت امیرالمومنین علی علیه السلام بوده است. روایات هفت گانه

*. دانشیار دانشگاه علامه طباطبائی، تهران.

یوم الدار به نقل از کتاب ارزشمند الغدير اثر علامه امینی، را بررسی کرده است. همچنین برخی از واکنشهای شدید قریش، ناشی از یوم الدار و تدبیرات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به صورت فهرست وار اشاره شده است.

کلیدواژه: نبوت / رسالت / حدیث یوم الدار / خلافت

امیرالمومنین علیه السلام / نزول قرآن / حدیث یوم الدار - روایات / حدیث

یوم الدار - بررسی

قال امیرالمؤمنین علیه السلام: سألت رسول الله صلی الله علیه و آله عشر مسائل، فأجابني عنها. قلت: يا رسول الله! ما الوفاء؟ قال: التوحيد والشهادة أن لا إله إلا الله. قلت: ما الفساد؟ قال: الكفر والشرك بالله. قلت: وما الحق؟ قال: الاسلام والقرآن والولاية إذا انتهت اليك الحديث. (۶۷: ج ۱۶، ص ۳۷۳ نقل از: تفسیر

النسفی - هامش الخازن ۲۴۲/۴)

مقدمه

از دیرباز تا کنون، در اکثر کتب سیره و تاریخ و تفسیر و حدیث، چه آنچه که به دست پیروان مکتب اهل بیت نگاشته شده یا در مکتوبات پیروان مکتب خلفا آمده است، پیوسته بر این نکته تأکید شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از آنکه در چهل سالگی به پیامبری مبعوث شد، تا سه سال دعوتی پنهانی داشت و پس از آن با نزول آیات ۹۴ از سوره الحجر و ۲۱۴ از سوره الشعرا مأمور شد تا دعوتش را آشکار نماید. بدین منظور به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود تا بنی عبدالمطلب را دعوت کند و آنان - که کما بیش چهل مرد بودند - در خانه ابوطالب گرد آمدند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از مقدمه ای، امیرالمؤمنین علیه السلام را به عنوان برادر، وصی، وزیر و جانشین خویش بدیشان معرفی نمود و از آنها خواست که علی علیه السلام را بشنوند و اطاعت نمایند.^۱ ما در این نوشتار برآنیم تا نشان دهیم که اصل این مطلب بجز بخش اخیر آن

۱. مستندات این مباحث، پس از این خواهد آمد.



(اعلان وزارت و وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام) به گونه ای دیگر است. یعنی اولاً اصل دعوت پیش از این روز، آشکار بوده است و از این آشکاری لااقل سه سال می گذشته است.

ثانیاً آنچه که در این مدت پنهان بود و پس از آن پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب خداوند مأمور شد تا آن را آشکار نماید، نه دعوت به توحید و نبوت، که امر ولایت و وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است. اما برای بیان این مطلب، لازم به ذکر مقدماتی چندیم:

اولاً، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از همان بدو طفولیت به پیامبری مبعوث شده بود و در چهل سالگی مبعوث به رسالت گردید.

ثانیاً، آغاز رسالت ایشان با آغاز نزول قرآن کریم، یکی نیست.

ثالثاً، در چهل سالگی پس از اندکی از آغاز رسالت، نخستین وحی قرآنی بر حضرت صلی الله علیه و آله نازل گردید و پس از آن با نزول آیه شریفه یا ایها المدثر قم فأنذر مأمور به ابلاغ رسالت بر امت شدند.^۱ و این کار را از همان روز به انجام رساندند، چنانکه هم بنی عبدالمطلب و هم غیر ایشان را به اسلام دعوت کردند. اما در طول سه سالی که از این دعوت آشکار گذشت، باز کسی جز امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت خدیجه علیها السلام دعوت ایشان را لبیک نگفت و البته در این مدت، قریش هم علیرغم اطلاع از دعوت، با ایشان کاری نداشتند.

رابعاً، در ۴۳ سالگی با نزول آیه شریفه فاصدع بما تؤمر مأمور شدند تا آنچه را که تا کنون پنهان بود و اکنون می بایست آشکار شود یعنی امر وصایت و وزارت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام را آشکار نمایند. بدین منظور با نزول آیه شریفه وانذر عشیرتک الاقربین بنی عبدالمطلب را جمع کرده، امر وزارت و وصایت و خلافت

۱. پیش از این تنها مأمور به ابلاغ رسالت بر اهل بیت خویش (علی علیه السلام و حضرت خدیجه علیها السلام) بودند که این کار را هم به انجام رساندند و آنها هم ایمان آوردند، ولی اذن نداشتند تا اسلام را بر امت عرضه نمایند مستندات این بحث نیز پس از این خواهد آمد.



امیرالمؤمنین علیه السلام را اعلام داشتند. البته از این زمان به بعد بود که با مقاومت شدید قریش و استهزئات و آزارها و مقابلات شدیدتر مواجه شدند که عاقبت کار به لילה المبیّت و هجرت به مدینه و غزوات پس از آن و ناملایمات دیگر کشید.

لکن در همه این ابتلائات، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیوسته بر اعلان مکرّر امر وصایت و وزارت و خلافت و ولایت و اخوت امیرالمؤمنین علیه السلام که از جانب خداوند بدان مأمور شده بودند، مداومت داشتند تا بالاخره وعده الهی تحقّق یافت که فرمود: *یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم و یا بی الله الا ان یتّمّ نوره و لو کره الکافرون* (توبه (۹) / ۳۲)

اما برای اثبات این مدّعا و نیز برای آنکه بحث صورتی منظم و مستند داشته باشد، آن را در دو فصل و چند بخش به ترتیب زیر عرضه می داریم:

فصل اوّل: دوره نبوّت

۱-۱. پیامبر صلی الله علیه و آله در فاصله تولد تا سی سالگی (= تولد امیرالمؤمنین علیه السلام)

۱-۲. پیامبر صلی الله علیه و آله و تولّد امیرالمؤمنین علیه السلام

۱-۳. امیرالمؤمنین علیه السلام در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله

۱-۴. آن هفت سال.

فصل دوم: دوره رسالت

۲-۱. چهل سالگی و آغاز رسالت (۲۷ ماه رجب)

۲-۲. چهل سالگی و آغاز نزول قرآن کریم در ماه مبارک رمضان.

۲-۳. چهل سالگی و آغاز آشکار انداز امت که همراه است با آغاز دوره سه ساله

اکتتام وصایت و وزارت امیرالمؤمنین علیه السلام

۲-۴. چهل و سه سالگی و نزول آیات «فاصدع بما تؤمر» و «انذر عشیرتک

الاقربین» و اعلان امر وصایت و وزارت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام

۲-۵. بررسی روایات هفت گانه مربوط به یوم الدّار

۲-۶. عکس العمل شدید قریش و پیامدهای بعدی و تدبیرات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

فصل اول: دوره نبوت



۱-۱. پیامبر ﷺ در فاصله تولد تا سی سالگی (= تولد امیرالمؤمنین ﷺ)

به گزارش ابن هشام، ابن اسحاق تصریح دارد به آنکه پیامبر اکرم ﷺ در روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول از عام الفیل به دنیا آمد. (۱۵: ج ۱، ص ۱۶۱)
پیامبر از همان اوان کودکی، پیامبر بود یعنی نبی مؤید به روح القدس بود که فرشته با او سخن می‌گفت و وی صدای فرشته را می‌شنید و او را در خواب می‌دید، چنانکه امیرالمؤمنین ﷺ نیز در خطبه قاصعه (۳۸: خطبه ۱۹۲) فرمود که: همانا خداوند، از همان زمان که پیامبر از شیر باز گرفته شد، بزرگترین فرشته از فرشتگان خویش را با آن حضرت ﷺ قرین و همراه ساخت تا شبانه روز، او را به راه بزرگوارها و نیکوییهای اخلاق اهل عالم راهبری نماید. (۵۹: ج ۱۸، ص ۲۷۸ - ۲۸۱)
در همین زمینه، ابن ابی الحدید معتزلی، شارح نهج البلاغه در ضمن روایتی از امام باقر ﷺ و از قول ایشان چنین آورده است که:

وَوَكَّلَ بِمُحَمَّدٍ ﷺ مَلَكًا عَظِيمًا مُنْذُ فَصَلَ عَنِ الرَّضَاعِ، يُرْشِدُهُ إِلَى الْخَيْرَاتِ وَ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ وَ يَسُدُّ عَنِ الشَّرِّ وَ مَسَاوِي الْأَخْلَاقِ، وَ هُوَ كَانَ يُنَادِيهِ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ هُوَ شَابُّ لَمْ يَبْلُغْ دَرَجَةَ الرِّسَالَةِ بَعْدُ فَيَظُنُّ أَنَّ ذَلِكَ مِنَ الْحَجَرِ وَ الْأَرْضِ فَيَتَأَمَّلُ فَلَا يَرَى شَيْئًا. (۳۰: ج ۱۲، ص ۳۷)

بدین ترتیب پیامبر از ابتداء نبی بود و بعد مبعوث به رسالت گردید. و اصولاً نبوت مقدم بر رسالت است. (۵۶: ج ۱، ص ۱۷۶) و از آنجا که بنا به قرآن کریم خصوصیات پیامبر اکرم ﷺ در کتب آسمانی پیشین با ذکر همه جزئیات گفته شده بود (اعراف (۷) / ۱۵۷: بقره (۲) / ۱۴۶) و حتی اعتقاد به پیامبری ایشان، از همه انبیاء به عنوان یک میثاق، موکداً خواسته شده و عهد و پیمان جهت نصرت و یاری او گرفته شده بود. (آل عمران (۳) / ۸۱) و انبیاء هم به امتهای خویش بشارت پیامبری

حضرتش صلی الله علیه و آله را داده بودند (صف (۶۱) / ۶) و از ایشان پیمان گرفته بودند که در صورتِ درکِ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بدو ایمان بیاورند و یاریش کنند (۴۴: ج ۳، ص ۲۳۶؛ ۱۳: ج ۱، ص ۳۷۸؛ ۴۰: ذیل آیه ۸۱ سوره آل عمران؛ ۵۱: ج ۸، ص ۱۱۵) لذا در زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش از آنکه مبعوث به رسالت شود، بسیار اتفاق افتاد که افرادی از اهل کتاب به شناسایی ایشان به عنوان پیامبر آخرالزمان نائل گردیدند. (۱۵: ج ۱، ص ۱۸۰؛ ۷: ج ۱، ص ۱۵۶ - ۱۵۷؛ ۴۳: ج ۲، ص ۲۸۰ - ۲۸۱)

۱-۲. پیامبر صلی الله علیه و آله و تولد امیرالمؤمنین علیه السلام

به نوشته شیخ مفید (۶۵: ج ۱، ص ۵)، سید رضی (۳۹: ص ۳۹) ابن صباغ مالکی (۹: ص ۳۰)، حافظ گنجی شافعی محمد بن یوسف (۵۷: ص ۴۰۷) و کثیری دیگر از دانشمندان عامّه و خاصّه (۱۶: ص ۸۰ به بعد؛ ۱۸: ج ۶، ص ۲۴ - ۲۶) امیرالمؤمنین علیه السلام در روز جمعه سیزدهم رجب، سی سال پس از عام الفیل، در شهر مکه، درون بیت الله الحرام به دنیا آمد. هیچ کس نه پیش و نه پس از او به این مقام نرسیده است. در این هنگام، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مردی سی ساله بود که سالها از آغاز نبوتش می گذشت و با وحی الهی و بزرگترین فرشته خداوند، مأنوس و هم نشین بود. ایشان چون از ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام باخبر شدند، خود عهده دار تربیت ایشان گشتند. به نوشته مسعودی در اثبات الوصیّه: پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را شدیداً دوست می داشت. لذا به فاطمه بنت اسد فرمود: گهواره علی را نزدیک فراش من قرار ده و بعد خود به کارها و تربیت وی قیام نمود. او را خود شست و شو می داد، به هنگام خواب گهواره اش را می جنبانید و در هنگام بیداری بر سینه می چسبانید و پیوسته او را با خود بر می داشت و به کوهها و درّه های اطراف مکه می برد (۲۳: ج ۴، ص ۱۰۹-۱۱۰)

سرّ این توجّه ویژه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام که از بدو تولد ایشان آغاز گشت، در چه بود؟ آیا این کار را تنها بر مبنای احساسات شخصی انجام داد یا



تلاشی بود جهت جبران احسان ابوطالب که پیامبر ﷺ را از کودکی مورد حمایت و سرپرستی و مهربانیهای خویش قرار داده بود؟

پاسخ را از زبان پیامبر اکرم ﷺ بشنویم که در وقت پرستاری از امیرالمؤمنین، - زمانی که آن حضرت ﷺ را به سینه خود می چسباند - می فرمود: هذا أخي و وليي و ناصري و صفيي و ذخری و كهفي و ظهري و ظهيري و وصيي و زوج كريمي و آميني علي وصيتي و خليفتي. (۲۳: ج ۴، ص ۱۰۹ نقل از اثبات الوصية، مسعودی)

لذا از بدو تولد امیرالمؤمنین ﷺ پیامبر اکرم ﷺ وضع وی را نسبت به خود که نبی خدا بود و دیگران، کاملاً مشخص ساخت.

۱-۳. امیرالمؤمنین ﷺ در خانه پیامبر اکرم ﷺ

مدتی بعد، قریش به قحطی و خشکسالی گرفتار آمد. ابوطالب هم مردی عیالوار بود. پس پیامبر ﷺ به عموی خویش عباس - که از ثروتمندان بنی هاشم بود - فرمود: ای عباس، برادرت عیالوار است و مردم به این قحطی که می بینی، گرفتار آمده اند. بیا تا نزد وی برویم و از نظر مساعدت، من یکی از فرزندان او را برگیرم و تو هم یکی را و آن دو را کفالت کنیم. عباس پذیرفت. و هر دو نزد ابوطالب رفتند... رسول خدا ﷺ علی را برگرفت و همراه برد. و عباس جعفر را. علی پیوسته با پیامبر خدا بود تا خدایش به رسالت برانگیخت. در این هنگام، علی او را پیروی کرد و به وی ایمان آورد. (۱۵: ج ۱، ص ۲۳۶)

تعبیر ابن هشام در بخش اخیر بحث چنین است: فَلَمْ يَزَلْ عَلِيٌّ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى بَعَثَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى نَبِيًّا فَاتَّبَعَهُ عَلِيٌّ وَآمَنَ بِهِ. با توجه به آنچه که پیش از این گفته شد پیامبر اکرم ﷺ، از اوان کودکی نبی بود. لذا مراد از بعثت، نبوت نیست، بلکه رسالت است.

و اما پیامبر در این گزینش، از جانب خویش عمل نکرد، بلکه بر مبنای فرمان الهی عمل نمود. چنانکه خود بدان تصریح کرده فرمود: همان را برگزیدم که خدا



او را برای من برگزید، یعنی علی را. (۲۵: ج ۳، ص ۵۷۶؛ ۱۷: ص ۱۸)
بدین ترتیب علی علیه السلام که از بدو تولد، تحت تربیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود، در اوان طفولیت به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و این تربیت و سرپرستی ادامه یافت، چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام خود در شرح آن، می‌فرماید:

مرا در دامن خویش قرار می‌داد در حالی که ولید^۱ (طفلی کوچک) بودم. مرا به سینه خویش می‌چسبانید و در بستر خویش می‌خوابانید و بوی خوش خویش را به من می‌بویانید و چیزی از غذا را می‌جوید و آنگاه اندک اندک در دهان من می‌نهاد.^۲
هرگز هیچ نوع دروغی در سخن من و هیچ لغزشی در کار من نیافت،... و من او را پیروی می‌کردم همچون پیروی کردن بچه شتری از پی مادرش؛ هر روز پرچمی از اخلاق و صفاتش برای من بر می‌افراشت و مرا به پیروی از آن امر می‌کرد. (۳۸: ص ۳۰۰، خطبه ۱۹۲)

۱-۴. آن هفت سال

حاصل تربیت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و پیروی امیرالمؤمنین علیه السلام از ایشان - که در واقع پیروی از وحی و پیامبری و در یک کلمه، اسلام بود - آن شد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بارها و بارها در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام صراحتاً فرمود:

صَلَّتِ الْمَلَائِكَةُ عَلَىَّ وَعَلَىٰ عَلِيٍّ سَبْعَ سِنِينَ وَ ذَلِكَ لَمْ يُرْفَعْ إِلَى السَّمَاءِ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ إِلَّا مِنِّي وَمِنْ عَلِيٍّ. (۶۳: ص ۲۱۵؛ ۶۵: ج ۱،

۱. الْوَلِيدُ يُقَالُ لِمَنْ قَرَّبَ عَهْدُهُ بِالْوِلَادَةِ. (۳۳: ذیل ولد)

۲. ابن ابی الحدید معتزلی از حسین بن زید بن علی (نواده امام چهارم علیه السلام) نقل کرده است: «از پدرم زید شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله گوشت و خرما را می‌جوید تا نرم گردد و سپس در دهان علی علیه السلام می‌نهاد، در حالی که او کودکی در خانه آن حضرت صلی الله علیه و آله بود. (۲: ج ۱۳، ص ۲۰۰) بنابراین روایاتی که می‌گوید علی علیه السلام در شش سالگی به خانه پیامبر آمده نادرست است. و سه سالگی مناسب است، بویژه با توجه به روایات آن ۷ سال که پس از این خواهد آمد و آغاز رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله که در چهل سالگی ایشان بوده است و ده سالگی امیرمؤمنان علیه السلام.



ص ۱۳۱؛ ۱۰: ص ۱۹؛ ۲۶: ج ۲، ص ۱۲۵؛ ۱۴: ص ۱۴؛ ۲۹: ص ۱۹؛ ۱۲: ج ۱، ص ۸۱

- ۱۱۴؛ ۵۹: ج ۳۸، ص ۲۲۶)

رسول خدا ﷺ فرمود: هفت سال پیش از آنکه بشری به اسلام بگراید، فرشتگانِ الاهی بر من و علی، درود می‌فرستادند. (۵۸: ج ۶، ص ۱۵۳)

امیرالمؤمنین علیؓ نیز خود بدین امر تصریح نموده است:

۱. «هفت سال پیش از آنکه احدی از این امت به عبادتِ خدا بپردازد. من همراه

رسول خدا ﷺ به عبادت پروردگار پرداختم» (۲۵: ج ۳، ص ۱۱۲)

۲. «...پروردگارا! سراغ ندارم احدی از این امت مگر رسول اکرم ﷺ را که پیش از

من سرِ اطاعت و عبادت در برابر تو بر خاک گذاشته باشد. همانا هفت سال پیش از

دیگران به عبادتِ خدا پرداختم». (۶: ج ۱، ص ۹۹)

۳. «من بنده خدا و برادر رسول الله و صدیق اکبرم و این مراتب را پس از من کسی

نمی‌تواند ادعا نماید مگر اینکه دروغگو باشد. آری من هفت سال پیش از مردمِ

دیگر به خدا و رسول او، ایمان آوردم. (۷۰: ص ۳؛ برای آشنایی با نصوص بیشتر، ر.ک. ۱۸: ج ۳،

ص ۲۱۳ و ۲۲۱ و ۲۲۲؛ همان، ج ۱۰، ص ۱۵۸ - ۱۶۴؛ همان، ج ۲، ص ۲۵ - ۳۰ و ۳۱۴)

این تصریحات که در متون حدیثی فریقین وجود دارد. تقدم ایمانی و اسلامی

امیرمؤمنان را بر همه امت حتی خدیجه علیها السلام به مدت هفت سال، مُسلم می‌دارد.

(۴۶: ج ۲، ص ۳۲۳ - ۳۲۴)

از اینجا سرِ تصریحات پیامبر اکرم ﷺ آشکار می‌گردد که بارها و بارها درباره

امیرالمؤمنین علیؓ فرمود:

۱. هذا اَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِي وَصَدَّقَنِي وَصَلَّى مَعِيَ. (۲: ج ۱۳، ص ۲۲۵)

۲. «یا علی! با داشتن هفت صفت که ویژه خودِ توست، با همه مردم به

مخاصمت می‌پردازم و هیچیک از قریش تابِ مُحاجه و گفت و گوی با تو را

نخواهد داشت. آن هفت صفت عبارت است از: ۱. نخستین کسی از ایشان هستی

که به خدای تعالی، ایمان آوردی، الحدیث. (۴۵: ج ۲، ص ۱۹۸)

۳. «پس از من طولی نمی‌کشد که آشوبی بر پا شود. در این هنگام ملازم علی علیه السلام باشید و از علی بن ابیطالب دست بردارید، چرا که او نخستین کسی است که به من ایمان آورده است و او نخستین کسی است که در روز قیامت با من مصافحه می‌کند و او صدیق اکبر و فاروق این امت است. و علی بن ابیطالب، یَعْسُوب (پیشوای) مؤمنان است، در حالی که مال و ثروت، یَعْسُوبِ منافقان. (۴: ج ۷، قسم ۱، ص ۱۶۷)

۴. عمر بن الخطاب گفت: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که خطاب به علی بن ابی طالب فرمود:

یا علی! اَنْتَ اَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ اِيْمَانًا وَّ اَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ اِسْلَامًا وَّ اَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى. (۳۲: ص ۶۰۸، ح ۲۲)

۵. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: اَوَّلُكُمْ وِرْودًا عَلَى الْحَوْضِ، اَوَّلُكُمْ اِسْلَامًا عَلَى بَنِي اَبِي طَالِبٍ. (۲۵: ج ۳، ص ۱۶۳ که حاکم آن را حدیثی صحیح دانسته است. ۲۸: ج ۲، ص ۱۸؛ ۳: ج ۴، ص ۱۷؛ به همین مضمون: ۲۲: ج ۲، ص ۳۰۱؛ ۷۰: ص ۲؛ ۶: ج ۴، ص ۳۶۸ و ۳۷۱؛ ۴۳: ج ۲، ص ۵۵ و ۵۷؛ ۵۳: ج ۱، ص ۳۰۸ به بعد؛ ۱۸: ج ۳؛ ۵۹: ج ۳۸، ص ۲۰۱ - ۲۸۸)

بدین ترتیب، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام را در کنار خود داشت، قدم به چهل سالگی گذاشت.

فصل دوم: دوره رسالت

۲-۱. چهل سالگی و آغاز رسالت (۲۷ ماه رجب):

در روایاتی متعدد از ائمه معصوم علیهم السلام بدین مضمون تصریح شده که روز بیست و هفتم از ماه رجب، روزی است که در آن نَزَلَتْ النُّبُوَّةُ عَلَى مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله (۵۹: ج ۱۸، ص ۱۸۹-۱۹۰، ح ۲۱-۲۳)

با توجه به مباحثی که پیش از این یاد شد، روشن است که مراد از «نبوت» در



احادیث مذکور همان رسالت است.^۱ و این مطلب بقدری آشکار بوده که حتی در روایاتی هم که از طریق پیروانِ مکتب خلفا رسیده بدان تصریح شده است:

قال ابو هزيرة: مَنْ صَامَ يَوْمَ سَبْعٍ وَعَشْرِينَ مِنْ رَجَبٍ، كَتَبَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ صِيَامَ سِتِّينَ شَهْرًا. وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي نَزَلَ فِيهِ جِبْرِيلُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ بِالرَّسَالَةِ وَ أَوَّلُ يَوْمٍ هَبِطَ فِيهِ جِبْرِيلٌ. (۶۲: ج ۱، ص ۷۷ نقل از: السيرة الحلبية، ج ۱، ص ۲۳۸؛ ر.ک. ۴۶: ج ۲، ص ۲۴۴ پانویست ۱)

و در این زمان، پیامبر اکرم ﷺ چهل ساله بود. (۸: ج ۱، ص ۱۵۰؛ ۷۳: ج ۲، ص ۳۷۶؛ ۶۱: ص ۱۹۸؛ ۷: ج ۱، ص ۱۹۳ - ۱۹۴) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) ده ساله (۱۵: ج ۱، ص ۲۳۵)

۲-۲. چهل سالگی و آغاز نزول وحی قرآنی بر پیامبر اکرم ﷺ در ماه مبارک رمضان

با توجه به مبحث قبلی، سوالی که در اینجا مطرح می شود، آن است که آیا آغاز رسالت با آغاز نزول وحی قرآنی همزمان بوده است یا نزول قرآنی مدتی پس از آن شده است؟

بنا به قرائن ذیل، صورتِ اخیر را صحیح می دانیم، یعنی این دو همزمان نیستند؛ در ابتدا، (چنان که گذشت) در ماه رجب پیامبر اکرم ﷺ به رسالت مبعوث شده اند و دو ماه بعد یعنی در ماه مبارک رمضان، اولین وحی قرآنی بر آن حضرت ﷺ توسط جبرئیل نازل شده است:

۱. امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

رَنَّ ابليسُ أربعَ رئاتٍ: أوَّلُهُنَّ يَوْمَ لُعِنَ، وَ حِينَ أُهْبِطَ إِلَى الْأَرْضِ، وَ حِينَ بُعِثَ

۱. مرحوم علامه مجلسی در اینکه آغاز رسالت در ۲۷ ماه رجب است، ادعای اجماع دارد. از این روی در باب خبری که می گوید آغاز رسالت در ماه رمضان بوده است، چنین می نویسد: «هذا الخبرُ مخالفٌ لِسائرِ الاخبارِ المستفیضة و لعلَّ المرادُ بِهِ معنی آخر ساقٍ لنزول القرآن أو غیره من المعانی المجازیة، أو یكون المرادُ بالنبوة فی سائر الاخبار الرسالة و یكون بالنبوة فيه بمعنى نزول الوحی علیه ﷺ فیما یتعلّق بنفسه... وَ یُمكن حملُهُ على التَّقِیَّة...» (۵۹: ج ۱۸، ص ۱۹۰)



پ محمدٌ علی حینِ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ، وَ حینَ أَنْزَلْتُ أُمَّ الْکِتَابِ. (۴۱: ج ۱، ص

(۲۶۳)

این روایت صراحت دارد بر آنکه زمانِ بعثت (=رسالت) غیر از زمانِ نزولِ قرآن کریم و مقدم بر آن بوده است.

۲. آیاتِ قرآن کریم صراحت دارد بر اینکه آغازِ نزولِ قرآن کریم، در ماهِ مبارک رمضان بوده است. (بقره (۲) / ۱۸۵؛ دخان (۴۴) / ۳ - ۵؛ قدر (۹۷) / ۱)

۳. امام صادق علیه السلام صریحاً به مُفَضَّل بن عمر فرمودند که «خداوند، قرآن را در ماه رمضان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اعطا کرد:

يَا مُفَضَّلُ! أَعْطَاهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ. وَ كَانَ لَا يُبَلِّغُهُ إِلَّا فِي وَقْتِ اسْتِحْقَاقِ الْخُطَابِ وَ لَا يُؤَدِّيهِ إِلَّا فِي وَقْتِ أَمْرِ وَ نَهْيٍ. فَهَبَطَ جَبْرَائِيلُ عليه السلام بِالْوَحْيِ، فَبَلَّغَ مَا يُؤْمَرُ بِهِ وَ قَوْلُهُ: لَا تَحْرُكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ. (قیامت (۷۵) / (۱۸) (۵۹: ج ۹۲، ص ۳۸)

۴. در خطبه قاصعه نیز امیرالمؤمنین علیه السلام در مقام وصفِ نزولِ اولین وحی قرآنی بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: «لَقَدْ كَانَ يَجَاوِرُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بِحَرَاءٍ، فَأَرَاهُ وَ لَا يَرَاهُ غَيْرِي» یعنی به خدا قسم هر آینه هر سال به حراء مجاور می شد و در این هنگام من او را می دیدم و جز من کسی دیگر او را شاهد نبود.

به عبارت دیگر فقط من با او بودم و بس. سپس حضرت صلی الله علیه و آله پیش از بیان نزولِ اولین وحی قرآنی بدین نکته تصریح می نمایند که: «وَلَمْ يَجْمَعْ بَيْتٌ وَاحِدٌ يَوْمَئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ خَدِيجَةَ، وَ أَنَا ثَالِثُهُمَا» یعنی: این در حالی بود که در آن هنگام (پیش از نزول وحی قرآنی) تنها در یک خانه اسلام آمده بود و آن، خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و خدیجه بود و من که سومین آنها بودم.

آنگاه آشکارا می فرمایند: أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَ الرِّسَالَةِ وَ أَشْمُ رِيحَ النُّبُوَّةِ یعنی (در این هنگام که هنوز وحی قرآنی نازل نشده بود) نور وحی (غیر قرآنی) و رسالت را

می دیدم و بوی نبوت و پیامبری را می شنیدم.

این بخش از سخن امیرالمؤمنین علیه السلام، دلالت صریح دارد بر تقدّم زمانی وحی غیر قرآنی و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر وحی قرآنی.

امیرالمؤمنین علیه السلام پس از بیان نکته نغز یاد شده به ادامه وصف نزول اولین وحی قرآنی پرداخته می فرمایند:

وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقُلْتُ:

يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا هَذِهِ الرَّنَّةُ؟ فَقَالَ: هَذَا الشَّيْطَانُ أَيْسَ مِنْ عِبَادَتِهِ.

یعنی: به خدا قسم هر آینه ناله شیطان را شنیدم در هنگامی که وحی (قرآنی) بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد.^۱ پس گفتم: ای رسول خدا! چیست این ناله؟ فرمود: این شیطان است که از اینکه دیگر اطاعت کرده شود مأیوس شده است. و ادامه دادند:

إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَىٰ مَا أَرَىٰ إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَلَكِنَّكَ وَزِيرٌ وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خَيْرٍ

تو می شنوی آنچه را که من می شنوم و می بینی آنچه را که من می بینم، جز آنکه تو نبی نیستی و لکن وزیر و کمک کار من هستی و هر آینه پیوسته بر خیری (در دنیا و آخرت). (۳۸: ص ۳۰۰ - ۳۰۱، خطبه ۱۹۲)

بنابراین روشن می گردد که اولاً: آغاز رسالت، مقدّم بر آغاز نزول اولین وحی قرآنی بوده است.

ثانیاً: پیش از نزول قرآن کریم، امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت خدیجه به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورده بودند و آنها همراه با رسول خدا، تنها مسلمانانی بودند که خانه شان به نور اسلام، منور شده بود.

ثالثاً: مشخص می گردد که در این فاصله دو ماهه (از ماه رجب تا ماه رمضان) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تنها مأمور به ابلاغ اسلام و دعوت اهل بیت خویش (علی علیه السلام و

۱. مقایسه شود با کلام امام صادق علیه السلام که در آغاز این بحث، گذشت.

خدیجه علیها السلام شده بودند^۱ و در مورد دیگران یعنی اُمّت، هنوز دستوری از جانب پروردگار نرسیده بود.^۲ رابعاً: آغاز نزول قرآن کریم همزمان است با اعلان وزارت امیرالمؤمنین علیه السلام از جانب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بدیشان.^۳

۳. چهل سالگی و آغاز آشکار انداز اُمّت که همراه است با آغاز دوره سه ساله اکتتام وصایت و وزارت امیرالمؤمنین علیه السلام.

امام صادق علیه السلام فرمود:

أَوَّلُ مَا نَزَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» أَقْرَأَ بِاسْمِ رَبِّكَ؛ وَ آخِرُهُ «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ» (۵۶: ج ۲، ص ۶۲۸. برای تفصیل بیشتر: ۲۰: ج ۱، ص ۲۹)

بنا به آنچه پیش از این گذشت، آغاز نزول قرآن کریم ماه مبارک رمضان و در شب قدر بوده است. و اوّل آیاتی هم که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد آیات نخستین از سوره علق است.

به نوشته یعقوبی فردای روزی که آیات سوره علق بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد، جبرئیل به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و او را در جامه پیچیده یافت. سپس گفت: یا ایها المدثر قُمْ فَأَنْذِرْ: ای به جامه پیچیده برخیز و بیم ده. (۷۳: ج ۱، ص ۳۷۸)

۱. برای آشنایی با نحوه این دعوت و بیعتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت خدیجه علیها السلام بر اسلام گرفتند، (۵۹: ج ۱۸، ص ۲۳۱ - ۲۳۲). از این روایت به روشنی فهمیده می شود که دعوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از اهل بیت ایشان آغاز شده است و البته ایشان آگاه بودند که بر همه اُمّت برانگیخته شده اند لکن هنوز موظّف بدین کار نشده بودند. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: اَنْ جَبْرِئِيلَ عِنْدِي يَدْعُو كَمَا إِلَى بَيْعَةِ الْإِسْلَامِ، فَأَسْلَمَا تَسْلَمَا وَأَطِيعَا تَهْدِيَا. فَقَالَا: فَعَلْنَا وَأَطَعْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ: اَنْ جَبْرِئِيلَ عِنْدِي يَقُولُ لَكُمَا: اَنْ لِلْإِسْلَامِ شُرُوطاً وَعَهْوداً وَمَوَاقِيقَ، فَاَبْتَدِئَا بِمَا شَرَطَ اللَّهُ عَلَيَكُمَا لِنَفْسِهِ وَلِرَسُولِهِ اَنْ تَقُولَا: نَشْهَدُ اَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ فِي مَلَكِهِ، لَمْ يَتَّخِذْ وَلِداً وَلَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً، إِلَهًا وَاحِداً مُخْلِصاً، وَأَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ إِلَى النَّاسِ كُلِّهِ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ - الْحَدِيث.

۲. امیرالمؤمنین علیه السلام در طیّ روایتی - که آن را ابن ابی الحدید معتزلی در شرح خود بر نهج البلاغه آورده است - می فرماید: كُنْتُ أَسْمَعُ الصَّوْتَ وَأَبْصُرُ الضُّوْءَ سِنِينَ سَبْعاً، وَرَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حِينَئِذٍ ضَامِتٌ مَا أُذِنَ لَهُ فِي الْإِنذَارِ وَالتَّبْلِيغِ. (۲: ج ۱، ص ۱۵)

۳. البته این نخستین بار نبود که چنین اعلامی از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین می شد. جهت تفصیل بیشتر به بخش بعدی مراجعه کنید.

در روایات پیروان مکتب خلفا نیز توجه به اینکه آیات اول از سوره مدثر جزو اولین آیاتی است که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل گشته، شده است و حتی در بعضی از قول جابر بن عبدالله انصاری روایتی آورده اند که طی آن نزول آیه ﴿يَا أَيُّهَا الْمَدَّثَرُ قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ مقدم بر آیات ابتدای سوره علق بوده است. (۷۲: ج ۱، ص ۹۹)

بنابراین از همان ابتدای نزول قرآن کریم، به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امر شد که برخیز و انذار کن. ظاهر این امر، اطلاق دارد و در آن هیچ نشانی از اینکه این امر، مربوط به دعوت سرّی و نهانی بوده است و نه آشکار، ندارد. و به نظر ما، این آغاز انذار امت به اذن پروردگار و امر او می باشد.

و اما این بحث سرّی بودن دعوت در آغاز که سه سال هم به طول انجامید و بعد آشکار شدن آن، از کجا آمده و دلیل صحّت آن چیست؟
ظاهراً اول کسی که این بحث را طرح کرده است. ابن هشام است که البته آن را به ابن اسحاق نسبت می دهد و می گوید:

قال ابن اسحاق: ثُمَّ دَخَلَ النَّاسُ فِي الْإِسْلَامِ أَرْسَالاً مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ حَتَّى فُشِيَ ذِكْرُ الْإِسْلَامِ بِمَكَّةَ وَتُحَدَّثَ بِهِ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَمَرَ رَسُولَهُ صلی الله علیه و آله أَنْ يَصْدَعَ بِمَا جَاءَهُ فِيهِ وَأَنْ يُبَادِيَ النَّاسَ بِأَمْرِهِ وَأَنْ يَدْعُو إِلَيْهِ، وَكَانَ بَيْنَ مَا أَخْفَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَمْرَهُ وَاسْتَتَرَهُ إِلَى أَنْ أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِإِظْهَارِ دِينِهِ ثَلَاثَ سِنِينَ فَمَا بَلَغَنِي مِنْ مَبْعَثِهِ ثُمَّ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ: فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ. (الحجر (۱۴) / ۹۴)

و قال تَعَالَى (وانذر عشيرتک الاقربین). (۱۵: ج ۱، ص ۲۵۰)

چنانکه مشاهده می شود در کلام ابن اسحاق، تناقض آشکار وجود دارد. از یک طرف می گوید که مردم از مرد و زن گروه گروه (أرسالاً) داخل اسلام می شدند و از طرف دیگر می گوید که پس از آن، خداوند به پیامبرش امر کرد که امرش را آشکار کند و مردم را به آن دعوت نماید؟! و بعد هم بدون ذکر هیچ دلیلی، معنای آیه

شریفه فاصدع بما تؤمر را آشکار کردنِ اصل دعوت به اسلام دانسته و یک دوره سه ساله هم برای آن دعوت نهانی بی دلیل، دست و پا نموده است.

متأسفانه این کلام سست و در واقع این مدّعی بی دلیل پس از او در اغلب کتب سیره و تاریخ و تفسیر و حدیث، آمده و پذیرفته شده است، گویی این مطلب جزو بدیهیات زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، چنانکه نوشته‌اند: وهكذا مَرَّتِ الدَّعْوَةُ الْإِسْلَامِيَّةُ فِي مَكَّةَ الْمَكْرَمَةِ بِمَرَحَلَتَيْنِ اثْنَتَيْنِ هُمَا: ۱. المرحلة السِّرِّيَّةُ وَدَامَتْ ثَلَاثَ سَنَوَاتٍ. ۲. المرحلة العلنيَّةُ وَدَامَتْ فِي مَكَّةَ عَشَرَ سَنَوَاتٍ..... و الرسول يُعْلِنُ دَعْوَتَهُ: فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ... (۶۶: ج ۱، ص ۵۸ - ۵۹)

و اما اصل ماجرا چیست؟ همانگونه که گفتیم آیه شریفه یا ایها المدثر قُمْ فَانذر صریح است در وجوب انذار و آغاز آن از جانب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله. حال ببینیم حضرت صلی الله علیه و آله برای تحقق این امر چه کرد؟ امیرالمؤمنین علیه السلام پاسخ ما را به روشنی داده‌اند در طی روایتی که در آن می‌فرمایند:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَوْحَىٰ إِلَيَّ نَبِيَّنَا مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله وَ حَمَلَهُ الرَّسَالَةَ وَأَنَا أَخَذْتُ أَهْلَ بَيْتِي سِنًا، أَخَدُمُهُ فِي بَيْتِهِ وَأَسْعَىٰ فِي قَضَاءِ بَيْنَ يَدَيْهِ فِي أَمْرِهِ، فَدَعَا صَغِيرَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ. وَ كَبِيرَهُمْ إِلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ فَامْتَنَعُوا مِنْ ذَلِكَ وَ أَنْكَرُوهُ عَلَيْهِ وَ هَجَرُوهُ وَ نَابَذُوهُ وَ اعْتَزَلُوهُ وَ اجْتَنَبُوهُ / وَ سَاءَ النَّاسُ مُقَصِّينَ لَهُ وَ مُخَالَفِينَ عَلَيْهِ، قَدْ اسْتَعْظَمُوا مَا أَوْزَدَهُ عَلَيْهِمْ مِمَّا لَمْ تَحْتَمِلْهُ قُلُوبُهُمْ وَ تَدْرِكُهُ عُقُوبُهُمْ. فَاجَبْتُ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَدَيْتُ إِلَى مَا دَعَا إِلَيْهِ مُسَوِّعًا مُطِيعًا مَوْقِنًا، لَمْ يَتَخَالَجَنِي فِي ذَلِكَ شَكٌّ فَكُنَّا بِذَلِكَ ثَلَاثَ حِجَجٍ وَ مَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ خَلْقٌ يُصَلِّي أَوْ يَشْهَدُ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِمَا آتَاهُ اللَّهُ غَيْرِي وَ غَيْرِ ابْنَةِ خُوَيْلِدٍ رَحِمَهَا اللَّهُ وَ قَدْ فَعَلَ. (۴۱: ج ۲، ص ۳۶۶)

یعنی قطعاً الله که عزیز است و بزرگ، وحی کرد به پیامبر ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله و رسالت را بر دوش او نهاد. و این در حالی بود که من از حیث سن



جوانترین اهل بیتم بودم در منزل پیامبر ﷺ بدیشان خدمت می‌کردم و در جهت انجام امرش می‌دویدم. سپس پیامبر ﷺ دعوت کرد کوچک و بزرگ بین عبدالمطلب را (یعنی همه شان را) به اینکه شهادت دهند به توحید و یگانگی الله و اینکه حضرت ﷺ، رسول خداوند است. پس ایشان از این امر امتناع کردند و آن را بر حضرت ﷺ زشت شمردند و او را تنها گذاردند و مخالفت کردند و از او کناره جستند.

پیش از ادامه ترجمه، همین جا نکته‌ای را گوشزد کنیم که این دعوت پیامبر اکرم ﷺ از بنی عبدالمطلب، غیر از دعوت ایشان است در یوم الدار. چرا که اولاً در آنجا تنها چهل مرد حضور داشتند، در حالی که به تصریح حضرت ﷺ در اینجا همه بنی عبدالمطلب گرد آمده بودند. ثانیاً در یوم الدار - چنانکه پس از این خواهد آمد - اصل بحث معرفی و اعلان وزارت و وصایت امیرالمؤمنین ﷺ است، در حالی که در اینجا نشانی از این بحث نیست و فقط دعوت به توحید است و رسالت پیامبر اکرم ﷺ.

در ادامه امیرالمؤمنین ﷺ می‌فرماید: و اما دیگر مردم، در پی پیامبر ﷺ افتادند و با او مخالفت کردند که به تحقیق بسیار عظیم شمرده بودند آنچه را که پیامبر ﷺ بر ایشان آورده بود. دل‌هایشان آنرا نمی‌پذیرفت و عقل‌هایشان آن را درک نمی‌کرد. این بخش از سخن امیرالمؤمنین ﷺ به روشنی دلالت دارد بر اینکه دعوت پیامبر اکرم ﷺ محدود به بنی عبدالمطلب نبوده بلکه از آن شروع گشته و همه جامعه را مخاطب قرار داده است لذا مخالفت ایشان را برانگیخته است.

و بعد حضرت ﷺ می‌فرمایند که «من، رسول خدا ﷺ را اجابت کردم و دعوت او را به توحید و رسالتش به سرعت پذیرا شدم در حالی که به درستی آن یقین داشتم و اطاعت از رسول خدا را واجب می‌شمردم. و هرگز در ذهن من شکّی راه نیافت. پس ما بر این وضع سه سال درنگ کردیم در حالی که بر روی زمین هیچ خلقی نبود که نماز گزارد یا شهادت دهد به حقانیت رسول خدا بواسطه آنچه که خدا بدو



داده بود جز من و دختر خویلد (حضرت خدیجه علیها السلام) که رحمت خدا بر او باد». بنابراین، دعوت در آغاز آشکار بوده است ولی تا سه سال جز امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت خدیجه علیها السلام کسی ایمان نیاورد. آنچه که در اصل دعوت طرح می شده شهادت به توحید و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و الاهی بودن قرآن کریم بوده است. و فقط یک نکته کتمان می شده و ابراز نمی گشته است و آن همانا امر وصایت و وزارت و خلافت امیرالمؤمنین بوده است. که چنانکه دیدیم بنا به خطبه قاصعه در هنگام نزول اولین وحی قرآنی؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام را بدان خبر داد و فرمود: «یا علی! إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَىٰ مَا أَرَىٰ إِلَّا أَنْكَ لَسْتُ بِنَبِيٍّ وَ لَكَتُكَ وَ زِيرٌ وَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ حَیْرٍ». و نیز به هنگام دعوت امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت خدیجه (س) به اسلام و بیعت گرفتن از آن دو بر این مهم، فرمود که از جمله اسلام پس از اقرار به توحید و رسالت و پیامبری من و وضو و غسل و نماز و زکاة و حج و جهاد در راه خدا و...، اطاعت از ولی امر پس از من است و شناسائی اوست در حیاتم و پس از مرگم و نیز ائمه ای که پس از او خواهند بود یک به یک. و زندگی کردن بر مبنای دین و سنت من و دین و سنت وصی من است که تا روز قیامت خواهد بود. و بعد رو به حضرت خدیجه (س) کردند و فرمودند: فَهَمَّتْ مَا شَرَطَ رَبُّكَ عَلَيْكَ؟ قَالَتْ: نَعَمْ وَ آمَنْتُ وَ صَدَقْتُ وَ رَضِيتُ وَ سَلَّمْتُ. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را در دست خویش نهاد و بدیشان فرمود: بایعنی یا علی! ما شَرَطْتُ عَلَيْكَ وَ أَنْ تَمْنَعَنِي مِمَّا تَمْنَعُ مِنْهُ نَفْسَكَ. پس امیرالمؤمنین علیه السلام گریست و فرمود: بِأَبِي وَ أُمِّي لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. پس پیامبر اکرم بدو فرمود: اهْتَدَيْتَ وَ رَبَّ الْكَعْبَةِ وَ رَشَدْتَ وَ وَقَفْتَ. بعد از حضرت خدیجه (س) خواستند که او نیز بیعت کند همانگونه که علی علیه السلام بیعت کرد بنا به همه آن شروط و موافق إِلَّا حکم جهاد. سپس به حضرت خدیجه (س) فرمود: یا خدیجة! هَذَا عَلِيُّ مَوْلَاكَ وَ مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَمَامُهُمْ بَعْدِي. ای خدیجه! این علی مولای تو و مولای همه مؤمنین و پیشوای ایشان، پس از من است.

حضرت خدیجه (س) نیز عرض کرد: صَدَقْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ بَايَعْتُهُ عَلَىٰ مَا قُلْتَ،

أَشْهَدُ اللَّهَ وَأُشْهِدُكَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً وَعَلَيْماً. (۵۹: ج ۱۸، ص ۲۳۳).

اما این خبر از این جمع سه نفری، خارج نمی‌شود و در میان آنها مکتوم می‌ماند تا يوم الدار.



حتی روزی حضرت ابوطالب علیه السلام با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام مواجه می‌شوند در حالتی که ایشان جهت اقامه نماز به یکی از دره‌های مکه رفته بودند.^۱ ابوطالب از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌پرسد: یا ابنِ أَخِي ما هذا الدين الَّذِي أَرَاكَ تَدِينُ بِهِ؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جواب از اسلام سخن می‌گوید، مگر بحث وصایت و وزارت امیرالمؤمنین علیه السلام را: أَيْ عَمَّ، هذا دينُ اللَّهِ ودينُ ملائكتِهِ ودينُ رُسُلِهِ ودينُ آيينا ابراهيم. بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ رَسُولاً إِلَى الْعِبَادِ وَأَنْتَ أَيْ عَمَّ أَحَقُّ مَنْ بَدَّلْتَ لَهُ النَّصِيحَةَ وَدَعَوْتُهُ إِلَى الْهُدَى وَأَحَقُّ مَنْ أَجَابَنِي إِلَيْهِ وَأَعَانَنِي عَلَيْهِ. جالب است که پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت ابوطالب علیه السلام رو به فرزند خویش کرده از ایشان هم راجع به این دین سؤال می‌کنند: أَيْ بُنَيَّ ما هذا الدين الَّذِي أَنْتَ عَلَيْهِ؟ و امیرالمؤمنین در پاسخ، همه چیز را می‌گوید الاّ مسأله وزارت و وصایت را، فقال: يَا أَبَتِ آمَنْتُ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِ اللَّهِ وَصَدَّقْتُهُ بِمَا جَاءَ بِهِ وَصَلَّيْتُ مَعَهُ اللَّهُ وَاتَّبَعْتُهُ.

آنگاه حضرت ابوطالب علیه السلام به فرزند برومند خویش می‌فرمایند: أَمَّا إِنَّهُ لَمْ يَدْعُكَ إِلَّا إِلَى خَيْرٍ فَالْزَمْهُ. که این سخن گویای بسیار چیزهاست از جمله ایمان ابوطالب علیه السلام به حضرت صلی الله علیه و آله و اعانت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با فرزند دلبند خویش. (۱۵: ج ۱، ص ۲۳۶-۲۳۷) با این توجه، دیگر معنای اخبار اکتتامیه هم که از طریق ائمه علیهم السلام رسیده به خوبی روشن می‌گردد که مراد از اکتتام امر، اصل دعوت نبوده است بلکه امر وصایت و وزارت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است و همچنین بخشی از احکام اسلام که مربوط به جهاد و مقاومت در برابر مشرکان و وعده عذاب الاهی برای ایشان بوده است، که با نزول آیه شریفه ﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ وَانْذَرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾

۱. این اتفاق در زمانی رخداد که آیه «قم فانذر» نازل شده بود. چرا که پس از آن، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه با علی علیه السلام و حضرت خدیجه (س)، آشکارا در مسجد الحرام به نماز می‌ایستادند.

حضرت محمد ﷺ مأمور شدند تا این دو نکته را هم آشکار نمایند:

۱. امام صادق ﷺ در طی روایتی بیان داشتند که وقت طواف، مردی به خدمت پدرشان امام باقر ﷺ آمد و در شرائطی که تنها این سه تن بودند (امام باقر ﷺ و امام صادق ﷺ و این مرد که در انتهای روایت معلوم می شود که حضرت الیاس ﷺ است.) سؤالاتی از امام باقر ﷺ می کند از جمله اینکه می پرسد: أَخْبِرْنِي عَنْ هَذَا الْعِلْمِ مَا لَهُ لَا يُظْهَرُ كَمَا كَانَ يُظْهَرُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ امام باقر ﷺ لبخندی زده می فرماید: أَبَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَطَّلَعَ عَلَى عِلْمِهِ إِلَّا مُمْتَحِنًا لِلْإِيمَانِ بِهِ كَمَا قَضَى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَصْبِرَ عَلَى آذِي قَوْمِهِ وَلَا يُجَاهِدُهُمْ إِلَّا بِأَمْرِهِ فَكَمْ مِنْ أَكْتَامٍ قَدْ أَكْتَمَ بِهِ حَتَّى قِيلَ لَهُ: اصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَاعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ. وایم الله آن لو صدع قبل ذلك لكان آمناً و لكننه إنما نظرت في الطاعة و خاف الخلاف فلذلك كف الحديث. (۵۶: ج ۱، ص ۲۴۳ - ۲۴۴) از این روایت به روشنی درک می شود که بقرینه آن یصبر علی آذی قومه؛ آیه شریفه اصدع بما تؤمر در ارتباط با اصل دعوت نیست که آن آشکار بوده است بلکه در ارتباط با مطلبی است که اگر آشکار شود. مجاهده با کفار را خواهد طلبید. و در واقع آغاز بروز و ظهور برخورد الهی با مخالفان است. همچنین بقرینه نظرت في الطاعة و خاف الخلاف معلوم می گردد که تاکنون امر دعوت به گونه ای بوده که مخالفت و شدت مقابله کفار را بر نمی انگیزخته است. لکن اکنون کار به جایی رسیده که علیرغم مخالفت ایشان، این امر باید آشکار شود.

۲. امام صادق ﷺ فرمودند: اَكْتَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَكَّةَ مَخْتَفِيًا خَائِفًا خَمْسَ [وَفِي خَبَرٍ آخِرِ ثَلَاثَ] سَنِينَ لَيْسَ يُظْهَرُ أَمْرُهُ وَعَلَى ﷺ اَكْتَمَ مَعَهُ وَخَدِجَةُ ﷺ ثُمَّ أَمَرَهُ اللَّهُ أَنْ يَصْدَعَ بِمَا أُمِرَ بِهِ، فَظَهَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَظْهَرَ أَمْرُهُ (۵۹: ج ۱، ص ۱۷۷)

۳. امام صادق ﷺ فرمود: مَكَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَكَّةَ بَعْدَ مَا جَاءَهُ الْوَحْيُ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ثَلَاثَةَ عَشَرَ سَنَةً، مِنْهَا ثَلَاثَ سَنِينَ مَخْتَفِيًا خَائِفًا لَا يُظْهَرُ حَتَّى أَمَرَهُ اللَّهُ أَنْ يَصْدَعَ بِمَا أُمِرَ بِهِ، فَظَهَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَظْهَرَ أَمْرُهُ. (۵۹: ج ۱، ص ۱۷۷)

با تأملی در روایات فوق اولاً روشن می شود که در روایت دوم، ثلاث صحیح



است و نه خمس. ثانیاً به قرینه «مختفياً خائفاً» معلوم می‌شود که اصل دعوت آشکار بود و الا چرا باید پیامبر ﷺ احساس نا امنی کند و خود را پنهان سازد. ثالثاً بنا بر روایت اول که از کافی نقل کردیم، دلیل خائف بودن ایشان، خوف از خلاف بوده است و بدین دلیل، به تعبیر حدیث اول: «كَفَّ» تا اینکه آیه نازل شد: فَأَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ. ۲-۳-۶. و اما پیامبر ﷺ از مخالفت در باب چه امری خائف بود؟ چنانکه دیدیم. این امر مربوط به اصل دعوت به نبوت و رسالت نمی‌تواند باشد، چرا که آن، بنا به دلایلی که گفتیم، آشکار بود. حتی پیامبر اکرم ﷺ به همراه امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت خدیجه علیها السلام به مسجدالحرام می‌رفتند و آشکارا به نماز می‌ایستادند. در این زمینه، خبر عقیف الکندی مشهور است که چون برای تجارت به مکه آمد و در مسجدالحرام با نمازگزاران آشکارا این سه بزرگوار، روبرو شد، از عباس (عموی پیامبر اکرم ﷺ) که همراهش بود، شگفت زده پرسید: ای عباس چنین دینی را در میان شما نمی‌شناختیم. گفت: آری [چنین است] به خدا قسم. آنگاه عقیف درباره این سه بزرگوار می‌پرسد و عباس آنها را معرفی می‌نماید و بعد اضافه می‌کند که: والله ما على الارض احدٌ يدِينُ بهذا الدين الا هؤلاء الثلاثة. حال اگر این جمله آخر را مقایسه کنیم با روایت امیرالمؤمنین علیه السلام که از خصال صدوق نقل کردیم، این نتیجه به دست می‌آید که این نماز آشکار در اثنای همین سه سالی اقامه می‌شد که جز حضرت علی علیه السلام و حضرت خدیجه علیها السلام کسی به پیامبر ﷺ ایمان نیاورده بود. و البته مردم از محتوای این دین (مگر امر وصایت و وزارت امیرالمؤمنین علیه السلام) کاملاً باخبر بودند. چنانکه در همین روایت عقیف الکندی منتهی با طریق دیگر، عباس در مورد پیامبر اکرم ﷺ و دین ایشان چنین توضیح می‌دهد: يُصَلِّي وَيَزْعَمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ... وَهُوَ يَزْعَمُ أَنَّهُ سَتُفْتَحُ عَلَيْهِ كَنُوزُ كَسْرَى وَ قِیَصِر. حَدَّثَنَا أَنَّ رَبَّهُ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَمَرَهُ بِهَذَا الدِّينِ الَّذِي هُوَ عَلَيْهِ. (۲۳: ج ۴، ص ۱۱۸)

علاوه بر این، مشرکان به نزد پیامبر ﷺ می‌آمدند و از ایشان در باب اثبات رسالت حضرتش معجزه می‌خواستند و پیامبر نیز به اذن خداوند انجام می‌داد، هر

چند که تأثیری نداشت و ایشان دست از کفر خویش بر نمی داشتند. در این میان، - به روایت خطبه قاصعه - وقتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) اظهار ایمان می کرد و می فرمود: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَإِنِّي أَوَّلُ مُؤْمِنٍ بِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَأَوَّلُ مَنْ أَقْرَبَ بَانَ الشَّجَرَةَ فَعَلْتُ مَا فَعَلْتُ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى تَصَدِيقاً لِنُبُوتِكَ وَاجْتِلَالاً لِكَلِمَتِكَ. آنها به طعنه می گفتند: هَلْ يُصَدِّقُكَ فِي أَمْرِكَ إِلَّا مِثْلَ هَذَا. (۳۸: خطبه ۱۹۲)

در همه این احوال - که نشان از آشکاری اصل دعوت دارد - یک نکته جالب توجه است و آن اینکه قریش با پیامبر (صلی الله علیه و آله) علی رغم افکار، ستیزه و خصومت نمی کردند و فقط هر گاه که بر آنها می گذشت، به وی اشاره کرده و می گفتند: پسر «بنی عبدالمطلب» از آسمان، سخن می گوید. (۱: ص ۱۰۳، نقل از سیره النبی، ۲۷۵/۱ و الطبقات الكبرى ۱۹۹/۱)

با این توجه، باز سؤال خود را تکرار می کنیم که پس، پیامبر (صلی الله علیه و آله) از مخالفت در باب چه امری خائف بود؟ و چه چیز را مکتوم می داشت؟ به نظر می رسد که دیگر پاسخ سؤال روشن باشد. لکن برای تأمل بیشتر، سؤال دیگری را طرح می کنیم و آن اینکه چرا قریش علی رغم آشکار بودن دعوت و اطلاع دقیق از محتوای آن، در این سه سال، با پیامبر (صلی الله علیه و آله) ستیز و مخاصمه ای نمی ورزیدند و به اصطلاح مدارا می کردند؟

پاسخ این سؤال در سیره ابن هشام آمده است:

وفي رواية: أَنَّهُ أَتَى بَنِي عَامِرٍ بَنَ صَعْصَعَةَ، فَدَعَاهُمْ إِلَى اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - وَعَرَضَ عَلَيْهِمْ نَفْسَهُ. فَقَالَ لَهُمْ رَجُلٌ مِنْهُمْ يُقَالُ لَهُ بَيْحَرَةُ بْنُ فَرَّاسٍ: وَاللَّهِ لَوْ أَنِّي أَخَذْتُ هَذَا الْفَتَى مِنْ قُرَيْشٍ لَأَكَلْتُ بِهِ الْعَرَبَ. ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَرَأَيْتَ إِنْ نَحْنُ تَابَعْنَاكَ عَلَى أَمْرِكَ، ثُمَّ أَظْهَرَكَ اللَّهُ عَلَى مَنْ خَالَفَكَ، أَيْكُونُ لَنَا الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِكَ؟ قَالَ (صلی الله علیه و آله): الْأَمْرُ إِلَى اللَّهِ يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ. قَالَ: أَفَنُهِدُ نُحُورَنَا لِلْعَرَبِ دُونَكَ، فَإِذَا أَظْهَرَكَ اللَّهُ كَانَ الْأَمْرُ لِعَرَبِنَا؟! لَا حَاجَةَ لَنَا بِأَمْرِكَ، فَأَبَوْا عَلَيْهِ. (۱۵: ج ۱، ص ۳۸۷)

در این سالها، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در وقت آمدن قبائل گوناگون به مکه، بدیشان

مراجعه کرده دعوت خویش را عرضه می نمود. از جمله به نزد بنی عامر بن صعصعة رفت و ایشان را به دین خدا دعوت کرد و خود را بدیشان (به عنوان رسول خدا) عرضه نمود. مردی از آنها به نام بیحرة بن فراس چون سخنان پیامبر ﷺ را شنید، گفت: به خدا قسم که اگر این جوان قریشی را داشتم، می توانستم به واسطه او همه عرب را بخورم. کنایه از آن که بر کل عرب فائق شوم.

سپس از پیامبر اکرم ﷺ پرسید: اگر ما تو را در این امرت پیروی کنیم و خداوند تو را بر مخالفان پیروز گرداند، آیا امر حکومت پس از خود را به ما می سپاری؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: این امر به دست خداست و او، آن را در هر جا که بخواهد قرار می دهد. بیحرة گفت: آیا به خاطر تو گردنهایمان را آماج (تیرها و شمشیرهای) عرب قرار دهیم و چون خداوند ترا پیروز گرداند. امر حکومت پس از تو، برای غیر ما باشد؟ [نه هرگز] دعوت پیامبر اکرم ﷺ را نپذیرفتند.

چنانکه مشاهده می شود، عرب غیر قریشی با دیدن پیامبر اکرم ﷺ و شنیدن سخنان آن حضرت ﷺ متوجه حقانیت ایشان می شد. لکن دنیاطلبی ایشان، آنها را به راهی دیگر می کشاند. آنان می خواستند با سوء استفاده از اسلام و پیامبر، دنیای خویش را تأمین کنند و حکومت و جانشینی پس از پیامبر ﷺ را برای خود دست و پا نمایند. وقتی این مطلب به ذهن تیره های عرب غیر قریشی برسد، به طریق اولی در ذهن عرب قریشی نیز - که از نزدیک با پیامبر اکرم ﷺ آشنا بودند و از طرف دیگر خود را از همه دیگر عرب نسبت به پیامبر قریشی، سزاوتر می دیدند - می توانست شکل بگیرد، که گرفته بود.^۱ چنانکه ابن هشام از آن خبر داده است:

از جمله افراد معتبر قریش عتبة بن ربیعة بود. روزی او در اجتماع قریش که در گوشه مسجد الحرام بود، نشسته و پیامبر اکرم ﷺ نیز در فاصله ای دورتر، تنها

۱. در ماجرای سقیفه، قریش که با نام مهاجران در سقیفه بنی ساعده حضور یافته بودند، با این شعار بر انصار فائق آمدند که پیامبر از قریش است و عرب نمی پذیرد که حاکم ایشان از قبیله ای دیگر باشد، پس جانشین پیامبر باید از قریش باشد. (۵۰: ص ۱۱۵ - ۱۱۶)

نشسته بودند.

عتبه به قریشیان گفت: آیا بر نخیزم و نروم به سوی محمد تا با او سخن بگویم و بر او اموری را عرضه بدارم به امید آنکه یکی را بپذیرد و دست از دعوت خویش بردارد؟ ایشان گفتند: چرا، ای ابا ولید! برخیز و با او سخن بگو.

عتبه برخاست و آمد و کنار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشست و با لحنی نرم بدیشان گفت: ای پسر برادرم (کنایه از آنکه هم قبیله هستیم) قطعاً تو از مایی... تو برای قومت امری عظیم آورده‌ای که به سبب آن اتحادشان را گسیختی، عاقلانشان را به بی عقلی نسبت دادی و بر خدایان و دینشان خرده گرفتی. و پدران و اجداد در گذشته‌شان را کافر شمردی. حال سخن مرا بشنو که بر تو اموری چند را عرضه می‌دارم در آنها بیندیش امید که تو یکی از آنها را بپذیری (تا در مقابل، دست از دعوت خویش برداری). پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: بگو ای ابا ولید، گوش می‌دهم.

آنگاه پیشنهادهای خویش را عرضه کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ بدو، آیاتی از سوره حم سجده را قرائت کردند تا به آیه سجده واجب رسیدند. پس به سجده رفتند و در آن حال فرمودند: «قد سمعت یا ابا الولید ما سمعت فانت و ذاك».

عتبه حیران به نزد قریشیان بازگشت. ایشان گفتند: به خدا قسم ابا ولید آمد، با چهره و رخساری غیر از آنچه که رفته بود. آنگاه از او پرسیدند که چه شد؟ عتبه گفت: انّی قد سمعت قولاً و الله ما سمعت مثله قط، و الله ما هو بالشعر و لا بالسحر و لا بالكهانة. یعنی به خدا سوگند سخنی شنیدم که هرگز مانند آن را نشنیده بودم. به خدا قسم، آن سخن نه شعر بود و نه سحر و نه کهان.

بعد گفت: یا معشر قریش اطیعونی واجعلوها بی. و خلوا بین هذا الرجل و بین ما هو فیه فاعتزلوه، فوالله لیكوننّ لقولی الذی سمعت منه نبأ عظیم. فان تصبیه العرب، فقد کفیتموه بغیرکم. و ان یتظهر علی العرب، فملککم ملککم و عزّه عزکم و کنتم اسعد الناس به. قریشیان گفتند: به خدا قسم که با زبانش ترا سحر کرده، گفت: این است رأی من،

مختارید در آنچه می‌کنید. (۱۵: ج ۱، ص ۲۷۷ - ۲۷۸)



تأملی در آنچه یاد شد، به خوبی گویای این نکات است که اولاً قریش متوجه حقانیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شده بودند. ثانیاً متوجه شدند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خریدنی نیست و از سوی دیگر، نمی‌توان با تبلیغات و تهمت‌های ناروا، اعتبار سخن او را شکست. او نه شاعر است و نه ساحر و نه کاهن. او پیامبر است. خوب با چنین کسی چه باید کرد؟ بهترین راه آن است که با او مدارا کنند و منتظر شوند تا ببینند عاقبت کار وی به کجا می‌رسد. اگر عرب (= غیر قریش) بر ایشان غلبه یافت، پس به دست غیر، از او رهایی یافته‌اند و نیازی به درگیری‌های داخلی و به اصطلاح برادرکشی نیست. و اگر پیامبر صلی الله علیه و آله بر عرب غلبه یافت، پس از وی پادشاهی و عزت و قدرت وی برای هم قبیله‌ای هایش خواهد بود، لذا قریش به واسطه او سعادت‌مندترین همه مردم خواهند شد.

از آن روز به بعد، این، استراتژی قریش شد و دلیل مدارای ایشان با پیامبر صلی الله علیه و آله در طول آن سه سال همین بود. لکن آن روز که در یوم الدار، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام را به عنوان برادر، جانشین، ولی، وصی و وزیر خود معین کرد و از همه خواست تا کلام او را بشنوند و اطاعت کنند، این استراتژی شکسته شد و به بن بست رسید. لذا از آن روز به بعد، رفتار قریش عوض شد و هر روز کار سخت‌تر و سخت‌تر شد. و این، همان مخالفتی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله از آن خائف بود. لذا همه حرف را نمی‌گفت و به امر خدا، اکتتام وصایت امیرالمؤمنین می‌کرد. تا بالاخره امر الاهی نازل شد که فرمود: **فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشركين انا كفيناك المستهزين**.

۲-۴. چهل و سه سالگی و نزول آیات «فاصدع بما تؤمر» و «انذر عشیرتک الاقربین» و اعلان وصایت و وزارت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام

اکثر منابع تاریخی و تفسیری و حدیثی متفقند که پس از سه سال دعوت پنهانی (یا به تعبیر ما: دعوت آشکار و علنی) با نزول آیه **فاصدع بما تؤمر** و پس از آن: **انذر عشیرتک الاقربین**، دوره دعوت علنی (یا به تعبیر ما: دعوت آشکار به وصایت و

وزارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) آغاز شد. (۵۵: ۳۵۳؛ ج ۱۸، ص ۵۳ و ۱۷۹ و ۱۹۴؛ ج ۲، ص ۱۹؛ ج ۱، ص ۲۸۰؛ ج ۸؛ ج ۱، ص ۴۰؛ ج ۱، ص ۴۲؛ ج ۱، ص ۱۰۶؛ ج ۶۶؛ ج ۱، ص ۶۰ و ۶۹؛ ج ۴۰؛ ذیل آیات مربوطه؛ ۵۲: ص ۶۱)

البته در بعضی منابع دیگر، آغاز دعوت را همزمان با نزول آیه شریفه وانذر عشیرتک الاقربین دانسته‌اند. (۳۵: ج ۱، ص ۱۴۱؛ ج ۲، ص ۳۲۳؛ ج ۳۴؛ ج ۸، ص ۱۵۳ و ج ۱۰، ص ۲۷۰؛ ج ۴۷؛ ج ۱، ص ۱۱۰؛ ج ۱، ص ۹۹-۱۰۴؛ ج ۶۷؛ ص ۳۹۱؛ ج ۳۶؛ ج ۱، ص ۲۳۶؛ ج ۷۴؛ ج ۶۶-۶۷، ص ۱۱ نقل از المراجعات)

در این میان یک استثناء وجود دارد و آن صاحب کتاب ارزشمند «الصحيح من سيرة النبي الاعظم» است که در ابتداء با هوشمندی و پژوهش متوجه این نکته گشته که دعوت سرّی و پنهانی، بی معناست، لذا صریحاً نوشته است: «ولكننا لانوافق على استعمال مصطلح «الفترة السرية» هنا.» لکن بعد در تعلیل سخن خود، مطلبی می‌گوید که متأسفانه قابل پذیرش نیست و آن اینکه: إِذْ أَنَّ الظاهر هو أَنَّ النبي ﷺ لم يكن حيناً بُعِثَ مأموراً بدعوة عموم الناس كما قدّ منا. (۴۶: ج ۲، ص ۳۴۳) و سرانجام در جلد سوم مانند بسیاری دیگر که اخیراً نام بردیم، می‌نویسد: إِنَّهُ بعدَ السنوات الثلاث الأولى بدأت مرحلة جديدة و خطيرة و صعبة، هي مرحلة الدعوة العلنية الى الله تعالى. و قد بدأت أولاً على نطاق ضيق نسبياً. حيثُ نزل عليه ﷺ قوله تعالى: «وانذر عشيرتک الاقربین» (۴۶: ج ۳، ص ۶۰)

۲-۵. بررسی روایات هفتگانه يوم الدار

مرحوم علامه امینی در کتاب ارزشمند الغدير (۱۸: ج ۲، ص ۳۲۴ به بعد) صور هفتگانه روایت يوم الدار را به نقل از منابع اصلی آورده است. لذا در این بخش به همان نقلها اکتفا می‌کنیم و توضیح می‌دهیم.

۲-۵. ۱. تاریخ طبری (۲ / ۲۱۶): از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت می‌کند که چون آیه وانذر عشیرتک الاقربین (شعراء (۲۶) / ۲۱۴) بر رسول خدا ﷺ نازل شد، ایشان مرا



خواند و فرمود یا علی! خداوند مرا امر کرده است که نزدیکترین خویشاوندانت را انذار کن فَضَعْتُ بِذَلِكَ ذُرْعاً وَ عَرَفْتُ أَنِّي مَتَى أَبَادِيَهُمْ بِهَذَا الْأَمْرِ، أَرَى مِنْهُمْ مَا أَكْرَهَ. فَصَمْتُ عَلَيْهِ حَتَّى جَاءَ جَبْرِئِيلُ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّكَ إِلَّا تَفْعَلْ مَا تَوَمَّرُ بِهِ يُعَذِّبُكَ رَبُّكَ.

یعنی، پس این کار را نتوانستم چرا که بدرستی می دانم که هرگاه این امر (کدام امر؟) را برایشان آشکار کنم، از ایشان چیزی را می بینم که در دست ندارم. پس سکوت کردم و حرفی نزد. تا اینکه جبرئیل آمد و گفت: ای محمد! قطعاً و قطعاً خدایت تو را عذاب خواهد کرد، اگر که آنچه را که بدان امر شده ای، انجام ندهی. چقدر شبیه است ادبیات و لحنی که جبرئیل در اینجا به کار برده با آنچه که در واقعه غدیر در متن قرآن می بینیم: ﴿يَا أَيُّهَا الرِّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ (مائده (۵) / ۶۷) در آنجا هم پیامبر اکرم ﷺ از جانب خداوند امر می شود تا علی ﷺ را برای مردم نصب کند و ایشان را به ولایت امیرالمؤمنین ﷺ خبر دهد لکن به تعبیر روایت: فَتَخَوَّفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَقُولُوا حَابِي ابْنَ عَمِّهِ وَأَنْ يَطْعَنُوا فِي ذَلِكَ عَلَيْهِ. یعنی رسول خدا نگران بود از آنکه مبادا با انجام این کار، بگویند که او از پسر عمویش (علی ﷺ) حمایت کرده، بدین خاطر بر او طعن زنند. پس خداوند بدو وحی فرستاد که: یا ایها الرسول... الآية. (۲۶: ج ۱، ص ۱۹۲، ح ۲۴۹)

باز در روایت دیگر دارد که در واقعه غدیر، جبرئیل از جانب خداوند بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شد و بدیشان گفت: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَدُلَّ أُمَّتَكَ عَلَى وَلِيِّهِمْ عَلَى، مِثْلِ مَا دَلَّلْتَهُمْ عَلَيْهِ مِنْ صَلَاتِهِمْ وَزَكَاتِهِمْ وَصِيَامِهِمْ وَحَجَّتِهِمْ لِيُكْزِمَهُمُ الْحُجَّةُ مِنْ جَمِيعِ ذَلِكَ. پیامبر اکرم ﷺ عرض کرد: يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي قَرِيبُو عَهْدٍ بِالْجَاهِلِيَّةِ وَفِيهِمْ تَنَافُسٌ وَفَخْرٌ، وَ مَا مِنْهُمْ رَجُلٌ إِلَّا وَقَدْ وَقَرَهُ وَلِيُّهُمْ وَإِنِّي أَخَافُ - أَيْ مِنْ تَكْذِيبِهِمْ - أَنْكَاهُ خَدَاوَنَدُ اَيْنَ آيَه رَا نَا زَلُ فَرَمُود كِه: ﴿يَا أَيُّهَا الرِّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ - يُرِيدُ فَمَا بَلَغْتَهَا تَامَّةً - وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ فَلَمَّا ضَمَّنَ اللَّهُ لَهُ بِالْعِصْمَةِ وَخَوْفِهِ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ... (۲۶: ج ۱، ص ۱۹۱ و نیز ذیل آیه در اسباب النزول واحدی و نزول القرآن ابونعیم



حتّى ادبيات و لحن خود پیامبر اکرم ﷺ هم در اینجا (یوم الدار) با آن چه که در واقعه غدیر ابراز کردند، بسیار مشابه و بعضاً یکی است: قال ابن عباس: فَهَبَطَ رَسُولُ اللَّهِ، فَكَرِهَ أَنْ يُحَدِّثَ النَّاسَ بِشَيْءٍ إِذْ كَانُوا حَدِيثِي عَهْدٍ بِالْجَاهِلِيَّةِ... فاحتمل رسول الله حتى اذا كان اليوم الثامن عشر، أنزل الله عليه: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ...﴾. پس پیامبر ﷺ فرمود: يا ايها الناس، إِنَّ اللَّهَ ارسلني اليكم برسالةٍ و إِنِّي ضِغْتُ بِهَا ذُرْعاً، مَخَافَةَ أَنْ تَتَّهَمُونِي وَ تُكْذِبُونِي، حَتَّى عَاتَبَنِي رَبِّي فِيهَا بِوَعِيدٍ أَنْزَلَهُ عَلَيَّ... (۲۶: ج ۱، ص ۱۹۲ - ۱۹۳)

آیا این شباهتها اتفاقی است؟ به هر ترتیب، پیامبر اکرم ﷺ به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند تا بنی عبدالمطلب را فراخواند، و از سوی دیگر غذایی نیز تدارک ببیند. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: امر پیامبر ﷺ را عمل کردم و بنی عبدالمطلب را - که در آن روز کما بیش چهل مرد می شدند و در میانشان عموهای پیامبر یعنی ابوطالب و حمزه و عباس و ابولهب هم بودند - فرا خواندم. جالب است بدانیم که امیرالمؤمنین علیه السلام به هنگام دعوت ایشان می فرمود: أَجِيبُوا رَسُولَ اللَّهِ فِي مَنْزِلِ أَبِي طَالِبٍ. (۵۹: ج ۱۸، ص ۲۱۵)

از این تعبیر صریح امیرالمؤمنین علیه السلام به روشنی پیداست که قوم با اصل دعوت پیامبر اکرم ﷺ و اینکه ایشان خود را رسول خدا می داند، کاملاً آشنا بودند. عاقبت آنها آمدند و پس از طی مقدماتی، پیامبر اکرم ﷺ خطاب بدیشان فرمود: يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ! إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَعْلَمُ شَأْبًا فِي الْعَرَبِ جَاءَ قَوْمَهُ بِأَفْضَلٍ مِمَّا قَدْ جِئْتُكُمْ بِهِ، إِنِّي جِئْتُكُمْ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَقَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ أَنْ أَدْعُوَكُمْ إِلَيْهِ، فَأَيْتُكُمْ يُؤَاوِزُنِي عَلَى هَذَا الْأَمْرِ عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ؟ فَأَحْجَمَ الْقَوْمَ عَنْهَا جَمِيعاً.

سخن در اینجا است که پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: من چیزی را برای شما آورده‌ام که بهتر از آن را هیچ جوانی در عرب برای قوم خویش نیاورده است، من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام و خدا مرا امر کرده تا شما را بدان فراخوانم. اگر این روز، روز آغاز دعوت علنی پیامبر اکرم ﷺ به رسالت خود بوده، آیا جای آن نداشت و



معقول و منطقی نبود که این امر مهم توسط پیامبر ﷺ معرفی شود؟ و از سوی دیگر از جانب جمع دستکم یکی بپرسد که آخر این چه امری است که شما آورده‌اید که خیر دنیا و آخرت در آن است و....؟

و اساساً چگونه قابل پذیرش است که پیامبری که همه‌کردار و گفتارش مبتنی بر وحی الاهی و حکمت متعالی است، بدون دادن هیچ توضیحی درباره امری که آورده ناگهان بپرسد که حال چه کسی مرا در این امر وزارت می‌کند تا برادر و وصی و جانشین من باشد؟

حال پاسخ مردم چیست؟ سکوت. چرا هیچ کسی نمی‌پرسد که آخر در چه امری باید تو را یاری کنیم تا برادر و وصی و جانشین تو گردیم؟ اینها همه دلالت می‌کند بر اینکه همه از اصل دعوت به خوبی آگاه بوده‌اند و می‌دانستند که دلیل دعوت شدن شان بدین مهمانی باخبر شدن از اصل رسالت نیست. بلکه باخبر شدن از مسأله‌ای است که تا کنون پنهان بوده و پیامبر اکرم ﷺ نهایت اکتتام را در مورد آن داشته و از ظهور آن خائف بوده است و آن نیست مگر امر وزارت و خلافت و وصایت امیرالمؤمنین ﷺ.

و اما دلیل این همه خوف و اکتتام چه بوده است؟ امیرالمؤمنین در همین حدیث یوم الدار در وصف خویش کلامی دارند که به نظر ما، پاسخ سؤال مذکور است: و إِنِّي أَخَذْتُهِمْ سِتًّا وَ أَرْمَضُهُمْ عَيْنًا وَ اعْظَمُهُمْ بَطْنًا وَ أَحْمَشُهُمْ سَاقًا، یعنی من در میان آن جمع از همه، کم سالتر بودم و چشمانم پرقی‌تر و شکمم بزرگتر و ساق پاهایم نازکتر بود. در جامعه‌ای که سن و شیخوخت، معیار برتری است، بدیهی است که کار عظیم وزارت و وصایت و خلافت رسول الله ﷺ را به نوجوانی سپردن، با واکنش منفی روبرو می‌شود^۱ که شد، چنانکه وقتی امیرالمؤمنین ﷺ قبول امر کردند و پیامبر اکرم ﷺ نیز صراحة فرمودند که إِنَّ هَذَا أَخِي وَ وَصِيٌّ وَ خَلِيفَتِي فَيَكُم فَاسْمَعُوا لَهُ وَ

۱. این واکنش می‌توانست به انکار اصل رسالت هم بیانجامد، چنانکه در واقعه غدیر اتفاق افتاد (۲۷: ذیل سوره معارج، آیه ۱ تا ۳)



اطیعوا، قوم خنده کنان برخاستند، در حالی که از سر استهزاء به حضرت ابوطالب علیه السلام می‌گفتند: قَدْ أَمَرَكَ أَنْ تَسْمَعَ لَابْنِكَ وَتُطِيعَ.

علاوه بر این، شکسته شدن استراتژی قریش و آغاز عصر درگیریها و سختیهای روز افزون، عامل دیگر این همه خوف و اکتتام بوده است.

۲-۵-۲. مسند احمد بن حنبل (ج ۱، ص ۱۵۹) و منابع دیگر:

جَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ - أَوْ: دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ... ثُمَّ قَالَ: يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ! إِنِّي بُعِثْتُ إِلَيْكُمْ خَاصَّةً وَ إِلَى النَّاسِ عَامَّةً وَ قَدْ رَأَيْتُمْ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مَا رَأَيْتُمْ. فَإَيْكُمْ يَبَا يَعْنِي عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَ صَاحِبِي وَ وَارِثِي؟

در این روایت، سخن پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صراحت دارد بر آنکه امر اسلام پیش از این آشکار بوده و مخاطبان کاملاً از آن باخبرند، چنانکه فرمود: وَقَدْ رَأَيْتُمْ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مَا رَأَيْتُمْ.

۲-۵-۳. حافظ ابن مردویه با اسنادش آن را روایت کرده و در جمع الجوامع و همچنین كنز العمال، (ج ۶، ص ۴۰۱) از او نقل شده است.

عن امير المؤمنين عليه السلام قال: لما نزلت هذه الآية ﴿وَ انذر عشيرتک الاقربین﴾ دعا بنی عبدالمطلب... و قال: یا بنی عبدالمطلب انی جئتکم بما لم یجیء به احد قط، ادعوکم الی شهادة ان لا اله الا الله و الی الله و الی کتابه. فنفرؤا و تفرقوا مثل ذلك، ثم قال لهم و مدیده: مَنْ بایَعَنی علی ان یكونَ أخی و صاحبی و ولیکم بعدی؟ الحديث

با کمی دقت روشن است که اصل بحث پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مسأله ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است. و آن بیان کوتاهی که در باب شهادت به توحید و درستی کتاب خدا دارد جنبه مقدماتی دارد. اگر مخاطبان از اصل دعوت بی خبر بودند، بلاغت اقتضا می‌کرد که بیش از این در باب رسالت و اسلام سخن بگویند. قرینه دیگر آنکه در وقتی که مخاطب، همین مقدمه کوتاه را هم بر نمی‌تابد: فَتَفَرَّقُوا و تَفَرَّقُوا...، چه جای طرح این سؤال است که: مَنْ بایَعَنی....؟

آیا جز این است که پرسش پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، استفهامی حقیقی نیست، بلکه

مجازی و از باب اتمام حجت است؟

روایت ذیل گویای تمام مطلب است:

قال رسول الله ﷺ:....واعلموا يا بني عبدالمطلب ان الله لم يبعث رسولا الا جعل له اخا ووزيرا وارثا من اهله، وقد جعل لي وزيرا كما جعل للانبياء قبلي. وان الله قد ارسلني الى الناس كافة و انزل علي «وانذر عشيرتك الاقربين» و رهطك المخلصين و قد والله انبأني به و سماء لي. و لكن امرني ان ادعوكم و انصح لكم و اعرض عليكم، لئلا يكون لكم الحجة فيما بعد. الحديث (٥٩: ج ١٨، ص ٢١٥ - ٢١٦)

٢-٥-٤. السيرة الحلیة، (ج ١، ص ٣٠٤):

قال رسول الله ﷺ: يا بني عبدالمطلب! ان الله قد بعثني الى الخلق كافة و بعثني اليكم خاصة، فقال: و انذر عشيرتك الاقربين. و انا ادعوكم الى كلمتين خفيفتين على اللسان ثقيلتين في الميزان: شهادة ان لا اله الا الله و اتي رسول الله. فمن يجيبني الى هذا الامر و يوازرني، يكن اخي. و وزيري و وصيي و وارثي من بعدى؟

در این روایت هم همان پرسشهای روایات قبلی مطرح است. اگر این اول باری است که بنی عبدالمطلب از دهان پیامبر اکرم ﷺ دعوت به توحید و رسالت وی را می شنوند، آیا معقول است که پیش از اقامه دلیل بر درستی این مدعا و لبیک ایشان، ناگهان مسأله وزارت و وصایت و جانشینی پیامبر اکرم ﷺ طرح شود؟ آیا نفس این ایجاز، گویای تفصیلی مقدم بر این روز نیست؟ به عبارت دیگر، آیا اگر آن دوره سه ساله اظهار دعوت و اقامه دلائل در کار نبود، این ایجاز، محلی از اعراب می داشت؟

٢-٥-٥. قیس بن سعد بن عباده در ضمن گفت و گویی با معاویه به حدیث یوم الدار پرداخته که آن را تابعی کبیر ابوصادق سلیم بن قیس هلالی در کتابش روایت کرده است:

فجمع رسول الله ﷺ جميع بني عبدالمطلب، فيهم؛ ابوطالب و ابوهلب، و هم يومئذ اربعون رجلا. فدعاهم رسول الله ﷺ... فقال: ايكم ينتدب ان يكون اخي و وزيري و





وصی و خلیفتی فی امتی و ولی کل مؤمن من بعدی؟

در روایت مذکور، قیس مستقیماً به اصل مطلب می پردازد. یعنی آنچه که در حافظه مردم از یوم الدار ضبط شده و اصل ماجرا را تشکیل می دهد، بحث وزارت و وصایت و ولایت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام است، نه آغاز دعوت آشکار به اسلام. ۲-۵-۶. ابواسحاق الثعلبی در تفسیر خود «الکشف و البیان» از حسین بن محمد بن حسین نقل کرده است:

«.. فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: یا بنی عبدالمطلب إني أنا النذير اليكم من الله عز وجل والبشير، فأسلموا وأطيعوني تهتدوا. ثم قال: من يؤاخيني ويوازني ويكون وليي ووصيي بعدی و خلیفتی فی اهلی یقضي دینی؟...»^۱

۲-۵-۷. ابواسحاق الثعلبی در کتاب الکشف و البیان از ابو رافع این حدیث را آورده که:

«.. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إن الله أمرني أن أنذر عشیرتی الأقربین، وأنتم عشیرتی و رهطی. وإن الله لم یبعث نبیاً إلا جعل له من أهله أخاً و وزیراً و وارثاً و وصیاً و خلیفة فی أهله، فأیکم یقوم فیبايعنی علی أنه أخی و وزیری و وصیی و یكون منی بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبی بعدی؟»

دو روایت یاد شده، به روشنی گویای آن است که موضوع بحث یوم الدار، آشکار کردن امر وزارت و وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است، نه چیز دیگر. می بینیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را به عنوان ادامه سنتی الهی که در مورد همه انبیاء جاری بوده است، اعلام می نمایند تا جای هیچ شک و شبه نماند که این امر، امری الهی و به فرمان خداوند است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله موظفند تا آن را به انجام رسانند که به انجام هم رسانند.

۱. الفاظ و لحن و ادبایاتی که در این جا به کار رفته، مقایسه شود با آنچه که در واقعه غدیر به گزارش جابر بن عبدالله انصاری به کار رفته است: «...إیها الناس! أنا البشير و أنا النذیر و أنا النبی الأمی...». اسمعوا لِمَا أُمُرُکُم به و أطيعوه... ثم أخذ یبید امیرالمؤمنین علیه السلام فقال: معاشر الناس هذا مولی المؤمنین و قاتل الکافرین و حجة الله علی العالمین... (۶۴: ص ۷۷ - ۷۸)

۲-۶. عکس العمل شدید قریش پیامدهای بعدی و تدبیرات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله:

آنچه در یوم الدار روی داد، ناگهان قریش را از خوابی سنگین بیدار ساخت، به یکباره متوجه شدند که امر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امری ادامه دار است، نه با مرگ او به پایان می‌رسد، و نه می‌توانند در صورت مرگ حضرتش صلی الله علیه و آله میراث خوار او شوند. از سوی دیگر متوجه شدند که لحن بیان پیامبر صلی الله علیه و آله نیز تغییر کرده، دیگر آشکارا و تند و بی محابا، شرک و مشرکان را مورد نقد قرار می‌دهد و دیگر جای هیچ مدارایی نیست. پس علیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، علیه امیرالمؤمنین علیه السلام و علیه فرزندان طاهرین آن بزرگوار نقشه‌ها کشیدند و خیانتها پیشه کردند، چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام در شرح آن فرمود:

«خدایا از تو یاری می‌جویم که از قریش انتقام‌گیری، آنان برای پیامبرت نقشه‌هایی خیانت‌آمیز کشیدند، ولی نتوانستند و تو نگذاشتی. آن‌گاه بر من فرو افتادند و مرا در میان گرفتند. خدایا! حسن و حسین را حفظ کن و تا من زنده‌ام بزهکاران قریش را بر آنان مسلط مساز. و چون جان مرا گرفتی، خود مراقب آنان باش و تو بر هر چیز گواهی» (۲: ج ۲۰، ص ۲۹۸)

امام باقر و امام صادق علیه السلام هم در این زمینه فرمودند: «رسول خدا صلی الله علیه و آله از قوم خود، بلائی عظیم کشید... و پس از ایشان امیرالمؤمنین همانقدر کشید از منافقان... (۱۴: ج ۲، ص ۵۴)

در اینجا مناسب است نکته‌ای را یادآوری کنیم و آن اینکه اسلام، شامل دو بخش است: تولی و تبری، تولی نسبت به الله و هر آنچه که الهی است و تبری از شیطان و هر آنچه که شیطانی است. چنانکه در قرآن کریم فرمود: *أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ*. (یس ۳۶) / ۶۰ و ۶۱)

تا قبل از نزول آیه کریمه «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ»، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مأمور بودند تا بخش



تولی اسلام، آن‌هم در ارتباط با توحید و نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و الهی بودن قرآن کریم را طرح نمایند و مردم را بدان دعوت نمایند. و ما بقی را کتمان کنند. لکن با نزول آیه مذکور، موظف شدند تا این اکتتام را کنار گذارند: هم امر وزارت و وصایت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام را آشکار نمایند (چنانکه فرمود: **فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ**) و هم تبری آشکار از شرک و مشرکین را. چنانکه فرمود: **«وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ»** که البته در این راه، خداوند خود پیامبرش را در برابر مشرکان کفایت می‌کند. (چنانکه فرمود: **أَنَا كَفِينَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ**).

حال فهرست وار می‌پردازیم به بعضی از واکنشهای قریش و تدبیرهای الهی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله:

۲-۶-۱. استهزاء پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: این امر از همان یوم الدار آغاز شد که در بخش پیش به تفصیل آوردیم.

صحنه گردان اصلی این کار، ابولهب بود که هم در آن روز و هم در روزهای بعد، بدین امر می‌پرداخت؛ چنانکه در حدیث صحیح از امام باقر علیه السلام وارد شده که وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مسجد الحرام آمدند و در حجر اسماعیل ایستاده فرمودند: ای گروه قریش و ای طوایف عرب، شما را می‌خوانم به سوی شهادت به وحدانیت خدا و ایمان آوردن به پیغمبری من و امر می‌کنم شما را که بت پرستی را ترک کنید و به من پاسخ مثبت گوید در آنچه شما را به آن می‌خوانم، تا پادشاهان عرب گردید و گروه عجم شما را فرمانبردار شوند و در بهشت پادشاهان باشید. سپس قریش استهزاء کردند و ابولهب گفت: **تَبًّا لَكَ**: هلاک بر تو باد. آنگاه سوره **«تَبَّتْ يُدَا ابِیْ لَهْبٍ وَ تَبَّ»** نازل شد. (۶۰: ج ۳، ص ۶۸۴ - ۶۸۵)

۲-۶-۲. توهین و تهمت: کم کم استهزاء با توهین و تهمت، همراه شد. کفار قریش گفتند: محمد دیوانه شده است. لکن از ترس ابوطالب ضرری دیگر به آن



حضرت نمی توانستند زد. و چون دیدند مردم بسیار به دین آن حضرت در می آیند.^۱ به نزد ابوطالب آمده گفتند: پسرِ برادرِ تو، عقلهای مردم را به سفاهت نسبت می دهد و خدایانِ ما را دشنام می دهد^۲ و جوانان ما را فاسد و جماعت ما را پراکنده می کند (همان، ج ۳، ص ۶۸۵) و بعد به توهینهای عملی دست زدند. (۷۳: ج ۲، ص ۱۴ - ۱۵)

۲-۶-۳. تطمیع: قریش از طریق ابوطالب علیه السلام خواست که پیامبر صلی الله علیه و آله را تطمیع کند. پاسخ حضرتش صلی الله علیه و آله کوبنده بود: اگر اینان آفتاب را در دست راست من و ماه را در دست چپ من بگذارند و جمیع روی زمین را به من بدهند، من مخالفتِ پروردگار خود نخواهم کرد. (۶۰: ج ۳، ص ۶۸۵)

۲-۶-۴. تهدید به قتل:

بنا به کلام امیرالمؤمنین علیه السلام سرکردگان مستهزئین، تصمیم به تهدید و حتی قتل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گرفتند و برای حضرتش صلی الله علیه و آله ضرب الاجل معین کردند و گفتند: یا مُحَمَّدُ نَنْتَظِرُ بِكَ إِلَى الظُّهْرِ، فَإِنْ رَجَعْتَ عَنْ قَوْلِكَ وَالْأَقْتُلْنَاكَ... آنگاه جبرئیل علیه السلام نازل شد و از جانب خداوند فرمود که ادامه بده، إِنَّا كَفِينَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یا جبرئیل کانوا الساعةَ بَيْنَ يَدَيَّ. قال: قَدْ كَفَيْتُهُمْ. (۵۴: ذیل آیه ۹۴ سورة الحجر)

نیز امام باقر علیه السلام فرمودند: فَلَمَّا قَالَ اللَّهُ «إِنَّا كَفِينَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ»، عَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَدْ أَخْرَاهُمْ. فَأَمَاتَهُمُ اللَّهُ بِشَرِّ مِيتَةٍ. (۵۹: ج ۳، ص ۱۲۳)

۲-۶-۵. اقدام به قتل:

ابوجهل بعد از سخنرانی کوتاهی، تصمیم خود را برای کشتن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اعلام داشت. رجالِ قریش هم آمادگی خود را برای پشتیبانی از وی در مقابل بنی عبد مناف، اظهار داشتند. قرار شد رسول خدا صلی الله علیه و آله را در مسجد الحرام به هنگام نماز

۱. این مطب، قرینه است بر آنکه این حوادث پس از آن سه سال و واقعه یوم الدار روی داده است، چرا که بنا بر کلام امیرالمؤمنین علیه السلام که از خصال صدوق نقل کردیم، در آن سه سال، جز حضرت علی علیه السلام و حضرت خدیجه علیه السلام کسی دیگر ایمان نیاورده بود.

۲. اینها همان ادبیات تبری است.



از پای درآورد. لکن خدای تعالی مانع شد. و ابوجهل با رنگ پریده و دست خالی بازگشت. (۱۵: ج ۱، ص ۲۹۸)

۲-۶. ادامه اندیشه ترور در شعب ابی طالب:

در مدت دو یا سه سالی که بنی هاشم در شعب بودند، گاهی ابوطالب، اواخر شب پیامبر را به جای دیگر می برد. و فرزندش علی علیه السلام را بر جایش می خوابانید تا اگر از سوی کفار قریش خطری متوجه جان رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، آن حضرت سالم بماند. (۲: ج ۱۳، ص ۲۵۶)

۲-۶-۷. تقاضای رسمی از ابوطالب، جهت قتل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله:

به ابوطالب گفتند: عماره بن ولید را از ما بپذیر، و در مقابل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به ما بده تا او را بکشیم. حضرت ابوطالب علیه السلام فرمود: به خدا قسم، به بد چراگاهی هدایت کردید. آیا فرزندان را به من می دهید تا نگهداری کنم و در برابر، فرزندم را می گیرید تا بکشید؟ این کار به خدا قسم، هرگز انجام نخواهد شد. (۴۶: ج ۳، ص ۸۳)

۲-۶-۸. شکنجه تازه مسلمانان: به تدریج افرادی به اسلام گرویدند، هم از بنی هاشم همچون جعفر ابن ابی طالب و حمزه و هم از غیر آنان، چون بلال و عمار و یاسر و سمیه، و حتی از خارج مکه چون ابوذر که قریش تصمیم به آزار و شکنجه ضعیف ترین ایشان گرفت تا مگر از اسلام باز گردند. (۱۵: ج ۱، ص ۳۳۹ - ۳۴۲؛ نیز: کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۵ - ۴۷)

۲-۶-۹. کمک گرفتن از اهل کتاب: قریش، افرادی را به مدینه فرستادند تا از دانیان یهود راهنمایی گیرند. آنها هم گفتند: درباره سه مسأله پرسید تا صدق و کذب او معلوم شود: اصحاب کهف، ذوالقرنین و روح. آمدند و پرسیدند و پاسخ شنیدند، لکن ایمان نیاوردند. (۱: ص ۱۲۶)

۲-۶-۱۰. اتحاد علیه بنی هاشم: عهدنامه ای نوشتند که طی آن با احدی از بنی هاشم، خرید و فروش و ازدواج و داد و ستد نکنند، مگر آنکه ایشان پیامبر را تسلیم



قریش کنند تا او را بکشند. بدین گونه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه با دیگر بنی هاشم، سه سال در شعب ابی طالب ماندند تا عاقبت گشایش فرا رسید. (۷۳: ج ۱، ص ۳۸۸ - ۳۹۰)

۲- ۱۱. با رحلت ابوطالب، قریش تصمیم به قتل پیامبر صلی الله علیه و آله گرفتند:

پس از رحلت حضرت ابوطالب علیه السلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خود را بر قبیله های عرب عرضه می داشت و با بزرگ هر قبیله ای سخن می گفت و بدیشان می فرمود: إِنَّمَا أُرِيدُ أَنْ تَمْنَعُونِي مِمَّا يُرَادُّ مِنَ الْقَتْلِ حَتَّى أَبْلُغَ رِسَالَاتِ رَبِّي. (۷۳: ج ۱، ص ۳۹۴)

۲- ۱۲. اتحاد برای قتل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در لیلۃ المبیت. (همان، ص ۳۹۸)

۲- ۱۳. اتحاد برای قتل امیرالمؤمنین علیه السلام در لیلۃ المبیت و پس از آن. (۴۱:

ص ۳۶۷؛ ۴۶: ج ۴، ص ۱۱ و ۸۸)

۲- ۱۴. جنگهای قریش علیه پیامبر صلی الله علیه و آله. (۶۰: ج ۲)

۲- ۱۵. عزم قریش برگرفتن خلافت از اهل بیت علیهم السلام پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله:

عن ابی عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام قال: بَلَغَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنْ قَوْمٍ عَنْ قُرَيْشٍ أَنَّهُمْ قَالُوا: أَيْرَى مُحَمَّدٌ أَنَّهُ قَدْ أَحْكَمَ الْأَمْرَ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ؟ وَلَئِنْ مَاتَ لَنَعُولَنَّاهَا عَنْهُمْ وَلَنَجْعَلُهَا فِي سِوَاهُمْ. الحديث. (۶۴: ص ۱۱۲ - ۱۱۳)

بی شک اینها فقط بخشی از همه تلاشی است که قریش برای مقابله با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اسلام و امیرالمؤمنین علیه السلام به انجام رساندند. حرکتِ صعب تر و خطرناک تر، حرکتِ قریش علیه اسلام از طریق خطِ نفاق بود. که تا امروز ادامه دارد و موجب خساراتی بس سنگین شده ست که اشارهٔ بعضی از آن را در اینجا یاد آور می شویم:

۱. ترور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (۵: ج ۱۱، ص ۲۲۴)

۲. مانع شدن از نوشته شدن وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله. (۲۱: ج ۱، ص ۲۲، باب کتابۃ العلم

من کتاب العلم)

۳. بر پائی سقیفه. (۴۸: بیشتر صفحات)



۴. جلوگیری از اسلام راستین:

یکم: نقل حدیث پیامبر ﷺ ممنوع شد. دوم: با صحابه‌ای که به نشر حدیث پیامبر ﷺ ادامه می‌دادند، برخورد شدید شد. سوم: همسران پیامبر، حق خروج از مدینه را نیافتند. چهارم: نوشته شدن حدیث پیامبر ﷺ ممنوع شد. پنجم: احادیث پیامبر ﷺ، سوزانده شد. ششم: برخورد با اهل بیت ﷺ و پیروان ایشان که در این زمینه، تنها ۱۵ عنوان یاد می‌شود:

یک. غصب حق رهبری اهل بیت ﷺ
دو. جنگ اقتصادی با اهل بیت ﷺ: مصادره اموال، غصب فدک و محروم کردن حضرت زهرا ﷺ از ارث.

سه. آتش زدن خانه زهرا ﷺ و شهادت ایشان.
چهار. برخورد با سید اهل بیت ﷺ امیرالمؤمنین ﷺ.
پنج. برپائی سه جنگ با امیرالمؤمنین ﷺ.
شش. به شهادت رساندن امیرالمؤمنین ﷺ.
هفت. جنگ با امام حسن مجتبی ﷺ و به شهادت رساندن ایشان.
هشت. به شهادت رساندن ابا عبدالله الحسین ﷺ و یاران باوفایش و به اسیری بردن اهل بیت ﷺ.

نُه. قتل و حبس و تحت نظر قرار دادن سائر ائمه ﷺ
ده. برپائی جلسات مناظره با ائمه ﷺ به امید شکست علمی ایشان
یازده. به شهادت رساندن پیروان شیعیان اهل بیت ﷺ و تعقیب و آزار و شکنجه ایشان.

دوازده. کتمان فضائل امیرالمؤمنین ﷺ و نشر دشنام و لعن بر او.
سیزده. کوشش پیگیر در کتمان و تأویل اخبار وصایت امیرالمؤمنین ﷺ
چهارده. اجرای ده‌گونه روش مختلف در جهت کتمان و تحریف سنت و حدیث پیامبر اکرم ﷺ به منظور انکار وصایت امیرمؤمنان.

پانزده. وضع مقرراتی دربارهٔ روایان حدیث و تألیف مجموعه‌های حدیثی خاص جهت جلوگیری از نشر احادیث اهل بیت (علیهم‌السلام)

۵. تغییر اسلام راستین:

یکم. جعل حدیث دوم: تحریف معنوی قرآن کریم: یک. از طریق تفسیر به رأی. دو. استفاده از اسرائیلیات سه. بهره‌گیری از قُصّاص. سوم: تحریف سنت نبوی. چهارم. تحریف معنایی اصطلاحات اسلامی. پنجم: تغییر احکام اسلامی تحت عنوان اجتهاد و تأویل. ششم: مدرک قرار دادن سیرهٔ شیخین در کنار قرآن کریم و سنت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم). هفتم: طبقاتی کردن جامعه. هشتم: روی کار آوردن و بازگذاشتن دست بنی امیه. نهم: ترجمهٔ کتب فلسفی، کلامی و عرفانی به عربی. دهم. تدوین مکتب نفاق با نام اسلام. (برای آشنائی تفصیلی با اقدامات یاد شده و مستندات هر یک، بنگرید: ۳۱: بخش ضmann).

در این میان، تدبیرات پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) چه بود؟

بی شک شناسائی و تبیین تدبیرات مردی که بر مبنای وحی الهی سخن می‌گوید و رفتار می‌کند و معلم کتاب و حکمت است و صاحب خلق عظیم؛ و خدای عالم بر طهارت و عصمت او گواهی داده است، کاری دشوار است و در این مختصر، ناممکن. لذا آن را به فرصتی و توفیقی دیگر موکول می‌کنیم و اشارهٔ به چند کار پیامبر اکرم فهرست وار بسنده می‌کنیم: مهاجرت خود و اصحابش به مدینه و حبشه، غزوات و صلح حدیبیه، اعلام همواره و مکرر وزارت و وصایت و خلافت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) با معرفی اوصیاء پس از خود، املاء اسلام بر علی (علیه‌السلام) و نوشته شدن آن به خط امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)، ماجرای مباحله، ماجرای غدیر، نزول آیهٔ تطهیر و



آمدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از آن دستکم به مدّت شش ماه به درِ خانه امیرالمؤمنین و گفتن «السلام علیکم یا اهل البیت، انما یرید الله لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت و یطهّركم تطهیراً، الصلوة الصلوة»، معرفی کردن راسخون در علم؛ رفتار و گفتار بی بدیل در باب حضرت زهرا علیها السلام و حدیث ثقلین و... (برای مطالعه تفصیلی در باب این مباحث بنگرید: دو مکتب در اسلام، علامه عسکری؛ ولایت علی علیه السلام در قرآن کریم و سنت نبوی، علامه عسکری؛ فضائل الخمسة من الصحاح الستة، مرحوم فیروز آبادی؛ الغدير علامة امینی؛ نفحات الازهار فی تلخیص عبقات الانوار، سید علی میلانی؛ و...)

سخن آخر

از ابن عباس نقل است که گفت:

اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ قَدْ تَرَكُوا السُّنَّةَ مِنْ بُغْضِ عَلِيٍّ عليه السلام (۷۱: ج ۵، ص ۲۵۳)

آری، هر آنچه شد از تغییر و تبدیل و تحریف تاریخ و اسلام، برای آن بود که یک حقیقت گم شود. و آن اینکه مردم نفهمند که پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، وصی او، جانشین و ولی او، برادر و وزیر او، و نهایتاً باب علم و امین او چه کسی است. و برای فهم قرآن و اسلام به چه کسی باید مراجعه کنند. چون اگر این آشکار می بود، دیگر جایی برای رندان و منافقان باقی نمی ماند تا به نام اسلام بر مردم حکومت کنند و اسلام خود ساخته شان را با نام اسلام اصیل بدیشان دهند.

لذا دور نیست که تاریخ به گونه ای نوشته شد که حقیقتِ یوم الدار و معنای دقیق آیات قرآن کریم (حجر ۱۴ / ۹۴؛ شعراء ۲۶ / ۲۱۴) در زیر ابر غلیظ «دعوت علنی پس از سه سال دعوت پنهانی»؟! پوشیده شد. تا مردم نفهمند که سکه اسلام یک رویش رسالت نبوی است و روی دیگرش وصایت علوی و باز تا مردم نفهمند که این دو همیشه با همدیگر جدایی ناپذیر. و سرانجام تا نفهمند که همه مناقشه ها از آن روزی شروع شد که این روی سکه نیز آشکار گشت.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

منابع^۱



- * ۱. آیتی، محمد ابراهیم. تاریخ پیامبر اسلام. انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۶ ش.
 - * ۲. ابن ابی الحديد معتزلی. شرح نهج البلاغه. مصر: مطبعة الحلبي. تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم.
 ۳. ابن اثير. اسد الغابة.
 ۴. ابن حجر. الاصابة.
 ۵. ابن حزم. المجلی.
 ۶. ابن حنبل. مسند.
 ۷. ابن سعد. الطبقات الكبرى.
 ۸. ابن شهر آشوب. مناقب.
 ۹. ابن صباغ. الفصول المهمة لمعرفة الائمة.
 ۱۰. ابن طاووس. طرائف.
 ۱۱. ابن عبد البر. الاستيعاب.
 ۱۲. ابن عساکر. ترجمة امير المؤمنين من تاريخ ابن عساکر.
 ۱۳. ابن كثير. تفسير القرآن العظيم.
 ۱۴. ابن مغازلی. مناقب.
 - * ۱۵. ابن هشام. السيرة النبوية. بيروت: دارالمعرفة، ۱۴۲۲ ق.
 - * ۱۶. اردوبادی، محمد علی. مولود کعبه. ترجمه: عیسی اهری. تحقیق و استدراک: علی اکبر مهدی پور. قم: نشر رسالت، ۱۳۷۹ ش.
 - * ۱۷. اصفهانی، ابوالفرج. مقاتل الطالبین. ترجمه: سید هاشم رسول محلاتی با مقدمه: علی اکبر غفاری. طهران: کتابفروشی صدوق.
 - * ۱۸. الامینی، عبدالحسین. الغدير فی الکتاب و السنة و الادب. بيروت: مؤسسة الاعلمي
-
۱. تذکر: منابعی که با علامت ستاره مشخص شده، مورد مراجعه مستقیم نگارنده بوده و در مورد دیگر منابع، ارجاع با واسطه آثار دیگر بوده است.



مطبوعات. ۱۴۱۴ق.

* ۱۹. اندلسی، ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم. **المُحَلَّى**. تحقیق: احمد محمد شاکر، بیروت،

بی تا.

۲۰. بحرانی. **البرهان**.

۲۱. بخاری. **صحیح**

۲۲. ترمذی. **صحیح**

* ۲۳. التستری، محمد تقی. **بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه**. طهران: مکتبه الصدر، ۱۳۹۷ق.

۲۴. ثعلبی. **تفسیر ثعلبی**.

۲۵. حاکم نیشابوری. **المستدرک علی الصحیحین**.

۲۶. حسکانی. **شواهد التنزیل**.

* ۲۷. الحویزی، عبد علی بن جمعة. **تفسیر نورالثقلین**. صححه و علق علیه السید هاشم الرسولی

المحلاتی. قم: افست علمیّه.

۲۸. خطیب بغدادی. **تاریخ بغداد**.

۲۹. خوارزمی. **مناقب**.

* ۳۰. خوئی، میرزا حبیب الله. **شرح نهج البلاغه**. طهران: المکتبه الاسلامیه، الطبعة.

* ۳۱. دشتی، مهدی. **توحید در ادب فارسی**. سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد

اسلامی، ج اول، ۱۳۸۵ش.

* ۳۲. دزفولی، شیخ محمد تقی بن علی. **کفایة الخصام**. ترجمه: غایة المرام بحرانی. تهران: بازار

شیرازی.

* ۳۳. راغب اصفهانی. **مفردات الفاظ القرآن**. المکتبه المرتضویه. ج ۲. ۱۳۶۲ش.

* ۳۴. رشادی، علی اکبر. **دانشنامه امام علی علیه السلام**. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۲

جلد، ج اول، ۱۳۸۰ش.

* ۳۵. ریشه‌ری، محمد. **موسوعة الامام علی علیه السلام فی الکتاب و السنّة و التاریخ**. قم: دارالحدیث.

قم: ۱۴۲۱ق.

* ۳۶. زرگری نژاد، غلامحسین. **تاریخ صدر اسلام**. تهران: سمت، ۱۳۷۸ش.



- * ۳۷. سلیم بن قیس. کتاب سلیم.
- * ۳۸. سید رضی. نهج البلاغه. تحقیق: صبحی صالح. و دارالمعرفة بیروت.
۳۹. _____ خصائص.
۴۰. سیوطی. الدر المنثور.
- * ۴۱. صدوق. الخصال. تصحیح و تعلیق علی اکبر الغفاری، قم: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية، ۱۴۰۳ق.
- * ۴۲. طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن. اعلام الوری باعلام الهدی. مؤسسة آل البيت لاحیاء التراث، الطبعة الاولى ۱۴۱۷ق.
- * ۴۳. طبری. تاریخ طبری. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. مصر.
۴۴. طبری. تفسیر جامع البیان.
۴۵. طبری شافعی. الرياض النظرة.
- * ۴۶. عاملی، سید جعفر. الصحيح من سيرة النبی الاعظم. بیروت: دارالهادی / دارالسيرة، ۱۴۱۵ق.
- * ۴۷. عسکری، سید مرتضی. القرآن الکریم و روایات المدرستین. بیروت: شركة التوحيد. ط الاولى، ۱۴۱۵ق.
- * ۴۸. _____ سقیفه (بررسی نحوه شکل گیری حکومت پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ). به کوشش مهدی دشتی، نشر منیر، ج اول، ۱۳۸۲.
- * ۴۹. _____ معالم المدرستین. سه جلد. تهران: بنیاد بعثت. چاپ دوم، ۱۴۰۶ق.
۵۰. عسکری، عبداله بن سینا. تهران: مجمع علمی اسلامی.
۵۱. فخر رازی. تفسیر فخر رازی.
- * ۵۲. فیاض، علی اکبر. تاریخ اسلام. تهران: دانشگاه تهران.
- * ۵۳. فیروزآبادی. فضائل الخمسة من الصحاح الستة. ترجمه محمدباقر ساعدی. نشر فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق.
- * ۵۴. فیض کاشانی، ملامحسن. تفسیر صافی. تهران: اسلامیه.
۵۵. قمی. تفسیر قمی.



۵۶. کلینی. کافی. تصحیح و تعلیق علی اکبر الغفاری، ۸ جلد، دارالکتب الاسلامیه، ج سوم، ۱۳۸۸ق.
۵۷. گنجی شافعی. کفایه الطالب.
۵۸. متقی هندی. کنز العمال.
- * ۵۹. مجلسی. بحار الانوار. دارالکتب الاسلامیه.
- * ۶۰. مجلسی. تاریخ پیامبر اسلام (حیة القلوب). تحقیق سید علی امامیان، ۱۳۸۰ش.
۶۱. مسعودی. التنبيه و الاشراف.
- * ۶۲. معرفت، محمد هادی. التمهید فی علوم القرآن. قم: مطبعة مهر. ۱۳۹۶.
- * ۶۳. مفید، محمد. الفصول المختارة.
- * ۶۴. _____ . امالی. تحقیق: غفاری و استاد ولی. قم: جامعه مدرسین. ۱۴۰۳ق.
- * ۶۵. مفید (ت: ۴۱۳ق). الارشاد. مكتبة بصیرتی.
- * ۶۶. مؤسسة البلاغ. سيرة رسول الله ﷺ و اهل بيت ﷺ. التأليف مؤسسة البلاغ ۱۴۱۴ق.
- * ۶۷. موسوی، سید محمد باقر. تاریخ انبیاء و سیره رسول اکرم. تحقیق: علی اکبر غفاری، طهران: نشر صدوق.
- * ۶۸. میرلوحی، ابوالفضل. تجلی فضیلت در فضائل و مناقب امیرالمؤمنین. ترجمه حسین شفیعی،
- * ۶۹. میلانی، السید علی الحسینی. نفحات الازهار فی خلاصة عبقات الانوار. نشر المؤلف، الطبعة الاولى، ۱۴۲۰ق.
- * ۷۰. نسائی. خصائص. (ت: ۳۰۳ق)، با تحقیق محمد باقر محمودی، بیروت: ۱۴۰۳ق.
۷۱. _____ . سنن. قاهره: ۱۳۱۲ھ.
۷۲. نیشابوری. صحیح مسلم. مصر: ۱۳۲۴ق.
- * ۷۳. یعقوبی. تاریخ یعقوبی. ترجمه: ابراهیم آیتی، محمد انتشارات علمی و فرهنگی، ج نهم، ۱۳۸۲ش.
- * ۷۴. تراثا (فصلنامه مؤسسه آل البيت ﷺ)، شماره ۶۶-۶۷.